



Rasoul
Bodaghi



Mahmoud
Baqheri



Abdolreza
Ghanbari

FREE THEM NOW!
CAMPAIGN TO FREE JAILED WORKERS IN IRAN

FREE ALL JAILED TEACHERS!

کارزار برای آزادی معلمان زندانی

رسول بداغی، محمود باقری و عبدالرضا قنبری

در این شما ره میخوانید:

- حق کودک پس از ۳۶ سال . . . سیامک بهاری
- کارزار برای آزادی معلمان زندانی
- حکومت اسلامی پایان کودکی . . . افسانه وحدت
- کودک و آسیب های جنگی، لیلا یوسفی
- شریک ضجه های من . . . احسان ریاحی
- یک خاطره از نزدیک. .. رکسانا تلارمی
- ترحم یا حمایت، نیاز کودکان کار. شادی صبوری
- دانش آموزشی که پتو به . . . شمس الدین امانتی
- صفحات ویژه آزادی بهنام ابراهیم زاده
- تاثیر موسیقی بر روند رشد ذهن کودک، مانلی سدا
- اپیزود، آیا واقعا او یک معلم است؟ لیلا یوسفی

مبارا مدرس ام دیر شود!

گر به خاکم من سپارید
تیر به قلبم نزنید...
که احساس زندگی را با خاک بگویم.
مغز مرا از هم نپاشید مگر آگاهش و ریغ مرا
خاک گورم حس کند.
گر به خاکم من سپارید باز بگذارید چشم مرا
شاید که خاک ریز نگاهم را
اشک زلالم را بداند چیست.
دست هایم را نبندید
که بر خاک گورم بنویسم
برایم مرگ بهتر از بندگی بود.
شش هار مرا از زندگی در خودکامگر خالص کنید.
مبارا که بیست پر شود از این هوا
زبان سرخم را ، جنجیره ام را کنارم بگذارید
که فریاد کنم
دم به دم آزادس ام را
گر به خاکم من سپارید زنجیر بر پایم نبندید
مبارا مدرس ام دیر شود!

شجاعت و افسین درس من است

گر مرا زهرس بنویسید
شیرینش یک لعطه آزادگر

برتر از یک عمر
زندگی در بردگی است

رسول بداعر،

زندانه زجایر شهر

پانزدهم بهمن ۹۳

حق کودک پس از ۳۶ سال حکومت اسلامی

گفتگو با سیامک بهاری

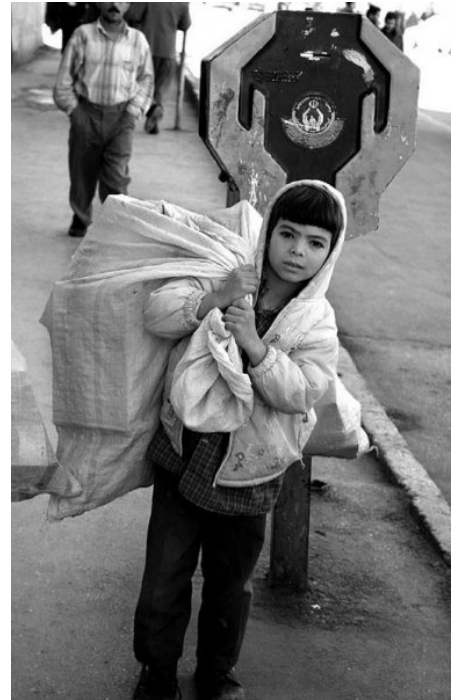
است. حتماً به ما می‌گوید تینر مطلب را تصحیح کنید، بنویسید حقوق پایمال شده کودکان بعد از ۳۶ سال حکومت جمهوری اسلامی ایران.

نشریه کودکان مقدمند: بسیار خوب برویم سراغ همین شاخص‌ها، شما دوران حاکمیت جمهوری اسلامی را با چه مؤلفه‌های اساسی تعریف می‌کنند؟

سیامک بهاری: بنظر من چند مؤلفه اساسی کل دوران سیاه جمهوری اسلامی را مشخصاً در رابطه با حقوق کودکان تعیین می‌کند. در باره آنها در سؤال پیش مختصر و فشرده نکاتی را گفتم. حالا اگر همان مؤلفه‌ها را در اجزای اجتماعیش توضیح دهیم و البته شما هم از من بپذیرید، اینها هستند: کودکان و انقلاب، مدارس و تغییر فضای آموزشی، حجاب اجباری، تفکیک مدارس دخترانه و پسرانه و کتابهای درسی و فضای آموزشی، کودکان، جشن تکلیف، نوجوانان و جنگ ۸ ساله، بسیج دانش آموزی، کودکان و زندان، کودکان کار و خیابان، ازدواج کودکان، کودکان زباله گرد، کودکان کارتن خواب، کودکان و مهاجرت، مذهب و کودکان، اردوهای مذهبی، ازدواج با فرزند خوانده، کودکان بازمانده از تحصیل، کودکان مهاجر، اعدام کودکان، گسترش اعتیاد کودکان و نوجوانان، ادبیات مذهبی و کودکان، خشونت‌های مذهبی و کودکان، قوانین جزایی و کیفری جمهوری اسلامی و کودکان و ...

ادامه در صفحه بعد

سلام به شما و خوانندگان نشریه، راستش یک مثالی هست که می‌گویند به شتر گفتند چرا گردنت کج، گفت من کجام راسته که گردنم باشه! حالا مصداق این مثال کل حکومت جمهوری اسلامی است. در پاسخ به پرسش شما بدون تردید خواهم گفت ما با یک فاجعه تمام و کمال روبرویم. کودکی یک کابوس هولناک در این حکومت است. وضعیت کودکان از آنچه مینماید، بسیار رقت بار و مصیبت بار تر است. هیچ درجه از بهبود در هیچ زمینه‌ای را نمی‌توان نشان داد. خود حکومت جمهوری اسلامی هم راستش قاردر نیست ادعا کند که در قبال کودکان کار ویژه‌ای کرده باشد. وانگهی حق کودکان اتوماتیک به وضعیت عینی جامعه بر میگردد. به سطح رفاه جامعه نگاه کنید. زیر سه میلیون تومان در آمد، یعنی خط فقر! حالا خانواده‌های کارگری و کلامزد بگیران جامعه و میلیونها کودک این خانوارها چگونه حقشان تامین میشود؟ وقتی می‌گویم فاجعه واقعاً هیچ اغراقی در کار نیست. مناسبترین کلمه برای توضیح وضعیت کودکان در ایران همین است. ما با یک فاجعه تمام و کمال روبرویم. شاخص‌های معتبر در باره رفاه کودکان را مقابل هر آدم منصفی بگذارید و بگویید طبق این شاخص‌ها وضعیت کودکان در ایران را ارزیابی کن. در هر زمینه‌ای، تغذیه‌ای، رفاهی، فرهنگی، بهداشت و درمان، آموزش و پرورش، ورزش، تفریح بازی و سرگرمی، امنیت و خلاقیت و ... بی هیچ تردیدی خواهد گفت وضع خراب



بزودی حکومت اسلامی ایران ۳۶ ساله میشود. در طی زمامداری جمهوری اسلامی وضعیت کودکان چگونه بوده است. ارزیابی این دوران مضمون گفتگوی نشریه کودکان مقدمند با سیامک بهاری است.

نشریه کودکان مقدمند:

اگر بطور کوتاه مختصر و عمومی و کلی بخواهید وضعیت کودکان را در طی حکومت جمهوری اسلامی توضیح بدهید، چه می‌گویید؟



سیامک بهاری

نشریه کودکان مقدمند: به کودکان کار و خیابان اشاره کردی، این پدیده ای نبود که جمهوری اسلامی مسببش باشد. از قبل هم بود، ترک تحصیل و کار کودکان مداوما وجود داشته.

سیامک بهاری: این پدیده مانند همه پدیده های ذاتی نظام سرمایه داری وجود داشته اما هر دوره ای یک نظام سیاسی آنرا صیانت کرده است. وقتی در قانون اساسی یک کشوری نوشته اند آموزش باید رایگان باشد. و نیست، شما نمی روید نظام سیاسی فروپاشیده را نبش قبر کنید که بیاید جواب جرایم نظام سیاسی جدید را بدهد. میروید بقیه متولی آنرا می گیرید و می پرسید این چه وضعی است؟

پدیده کودکان کار همزاد سرمایه داری است. در نظام جمهوری اسلامی این پدیده تشدید شد. کودکان، در ابعاد میلیونی به کارگران مزدی کم سن و سال بدل شدند. بخشی از اقتصاد ویران خانواده ها متکی شد به کار کودک. جمهوری اسلامی مسئولیتی درقبال تامین امکانات تحصیلی کودکان بعهد نگرفت.

عدم استطاعت میلیونها خانواده برای تامین مخارج تحصیل و نبودن امکانات و پشتوانه دولتی برای پذیرفتن تامین مخارج تحصیلی یک بخش اساسی در ایجاد پدیده ای بنام کودکان کار و خیابان است.

اگر آموزش رایگان و اجباری بود. دولت روی سر آن می ایستاد و کنترلش میکرد، آنوقت کودک جایش در مدرسه بود، کارش هم میشد درس و تحصیل و ورزش و غیره.

به نظر من جمهوری اسلامی مسبب و بانی و عامل بقای وجود کودکان کار است. فقر و فلاکت اقتصادی و رکود تورمی بیسابقه کنونی را مردم ایران نساخته اند. یک حکومتی دارد سیاستهای دیکته شده ریاضت اقتصادی توسط صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را پیاده می کند و نتیجه اش این فلاکتی است که شاهدش

یک سیستم کاملا اسلامی را مشاهده خواهید کرد.

عفریت جنگ که زبانه کشید، سربازگیری برای جبهه شروع شد. مدارس به پادگانی غم زده شباهت پیدا کرد. ۳۶ هزار کودک و نوجوان گوشت دم توپ شد، منهای بمب بارانهای مدارس و بی سرپرست شدن خیل عظیمی از دانش آموزان.

بسیج دانش آموزی سوار سر مدارس شد و دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی در مدارس شروع بکار کرد. تفتیش و خبرچینی و کنترل و سربازگیری عقیدتی بخشی از فضای آموزشی مدارس شد.

شستشوی مغزی دانش آموزان مانند گروگان جنگی یک بخش از سیاست سازمان یافته آموزش و پرورش به نیابت از دستگاههای امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی شد.

بازماندگان از تحصیل چنان سیر سعودی بخود گرفت که در کنار جوامعی که شیرازه شان از هم پاشیده شده، مانند سومالی و افغانستان و غیره، قرار گرفت. به مرور جامعه با ارقام میلیونی از دانش آموزانی که از مدرسه و تحصیل باز می مانند و به بازار بیرحم کار پرتاب میشوند روبرو شد.



دهها موارد دیگر، خوب تصدیق می کنید که وقتی فقط فاکتورها را ردیف می کنید. حتی اگر چیزی نگویند، آنقدر جاندار و گزنده هستند که شما ناچارید سر راست بروید سراغ کیفر خواست ۳۶ ساله علیه جمهوری اسلامی.

فکرش را بکنید، یک حکومتی در عرض ۳۶ سال یک آجر روی آجر نگذاشته که شما بگویید بالاخره یک غلطی کرده است. استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی با اعمال یک سلسله قوانین عمیقاً ارتجاعی معنی پیدا می کند. وقتی این حکومت آموزش و پرورش را اسلامی کرد، رفت سراغ کتابهای درسی و در اولین قدم آپارتاید جنسیتی اسلام ناب محمدی را مثل بلا ریخت روی سر کودکان. دختر بچه شش ساله از همه جا بی خیر مواجه شد با مقتعه و چادر و محرم و نامحرم. برایش جشن تکلیف گرفتند و مجبورش کردند بپذیرد که دیگر زن است و از الان آتش دوزخ در انتظارش زبانه می کشد.

کتابهای درسی چنان زنانه و مردانه شد که دیگر هیچ کودکی حتی نمی توانست با تصاویر و متونش ارتباط ذهنی و عاطفی برقرار کند. پس از پاکسازی های فله ای آموزگاران مخالف حکومت، هجوم پاسدار معلم ها و بگیر و ببندها، فضای مدارس چنان غمبار شد که تفاوتش با تکیه و حسینه و مسجد چندان ساده نبود.

افت و تنزل چشمگیر کیفیت متون درسی و ملامت کردن آن با اراجیف مذهبی و خرافات و جعل حقایق تاریخی و علمی، یک بخش دیگر از یورش سپاه اسلام به آموزش و پرورش بود.

خصوصی سازی در آموزش و پرورش و نهادینه کردن سیستم تبعیض آمیز آموزشی، با طبقه بندی دسترسی به آموزش و تحصیل یک کارکرد دیگر آموزش و پرورش اسلامی است. فجایع ایمنی مدارس و مخروبه ماندن کلاسهای درسی و آتش سوزی ها و غیره را هم کنارش بگذارید

از کودک مادرانی است که کودک دیگری را بعنوان بچه خود بغل زده اند و آمده اند طلاق بگیرند؟ چرا؟ این اگر کارکرد دست دراز شده و پلید مذهب در زندگی کودکان نیست، پس چیست؟ مذهب در مدرسه، در خیابان، در خانه، همه جا مثل سایه کودک را دنبال می کند. نتیجه اش را هم شاهد هستیم. اساسا شادی و خنده و رقص و موزیک و استقلال فکری را جمهوری اسلامی نمی تواند تحمل کند.

جمهوری اسلامی به ترویج و تزریق این سم به جسم و جان کودکان نیازمند است. وگرنه نمی تواند سرباز گیری کند. بسیج دانش آموزی راه بیندازد.

نشریه کودکان مقدمند: ظهور جمهوری اسلامی به دنبال خود پدیده ای به نام اعدام کودکان را هم آفرید. در این باره چه نظری دارید؟

سیامک بهاری: دقیقا همین را که خود شما گفتید، تکرار خواهم کرد. اعدام کودکان پدیده ای است همزاد جمهوری اسلامی. سن کودکی باید مرز هیجده سالگی باشد، جمهوری اسلامی آنرا به سن شرعی یعنی ۹ سال تمام قمری برای دختران و ۱۵ سال تمام قمری برای پسران کاهش داد و بعد هم دست قوانین عشیرتی و قبیله ای را هم باز گذارد. گواهی رشد بلوغ جنسی را هم داد دست همین سنت.

قتل عمد دولتی و به دار کشیدن کودکان، یک پرونده قطور و مملو از جنایت جمهوری اسلامی است. اساس و پایه اش هم دقیقا دست درازی مذهب در امور قضایی و جزایی و کیفری جامعه است. زخم دردناکی که همچنان پیکر جامعه را مجروح می کند. اگر چه در مقابل اعتراضات وسیع بین المللی قدری عقب نشست.

ادامه در صفحه بعد



شیرخوارگان حسینی و پروژه ترویج صلوات و نماز خانه و راهیان نور و حفظ قرآن و عفاف و نماز برگزار شود. مشخص میشود که جمهوری اسلامی کودک و کودکی او را به گروگان گرفته است تا کودک را از خود بیگانه کند. در واقع برای جمهوری اسلامی دوران کودکی فاقد تعریف است.

مذهب و بویژه مذهب اسلام حتی سر سوزنی احترامی برای دوران کودکی و کلا رشد عاطفی کودک قایل نیست. به ازدواج های محمد و جانشینانش نگاه کنید. هر کدام دختر دیگری را حتی زیر سن ۹ سالگی به عقد ازدواج خود در آورده است. این سنت توحش قبیله ای را دارند در زمان حال ترویج میکنند. تربیت مذهبی کودک دقیقا به معنای متلاشی کردن دروان کودکی اوست.

هیچیک از دستورات مذهبی را نمی یابید که لطمه ای اساسی و بی برگشت به کودک و دوران کودکیش وارد نکند. اساس مذهب بر اطاعت کورکورانه است و با رشد و تعالی کودک از اساس منافات دارد.

پدیده ازدواج کودکان چرا چنین به یک باره سرطانی رشد کرد؟ چرا ادارات ثبت و احوال این ازدواجها را قانونا ثبت می کنند؟ چرا راهروهای داسراها مملو

ادامه از صفحه پیش ...

هستیم. کودکان در این شرایط جهنمی در چاهی که جمهوری اسلامی برایشان کنده سقوط می کنند. حضور کودکان در بازار کار و انواع حرفه ها از دستفروشی تا کارهای تکنیکی و تولیدی، چنان گسترده است که دیگر حکومت نمی تواند زیر عبا و عمامه پنهانش کند. بهزیستی و شهرداری ها و غیره را ردیف کرده اند که ادعا کنند دارند کاری می کنند. بی خانمانی و کارتن خوابی، زندگی خیابانی را دیگر نمی شود پنهان کرد. مسئولیت این فلاکت بی سابقه بدون برو برگرد با حکومت است. نرخ سن ابتلا به اعتیاد و فحشا به همین دلیل با سرعت مهیبی سقوط می کند. یکبار دیگر تاکید کنم ما با یک فاجعه تمام عیار روبرویم.

نشریه کودکان مقدمند: نقش مذهب را در طی این مدت چگونه ارزیابی می کنید.

سیامک بهاری: یکی از رقت انگیز ترین رفتارهای فوق خشن جمهوری اسلامی در طی این ۳۶ سال، باز گذاشتن دست مذهب و استیلای هیولای مذهب در زندگی کودکان است. وقتی قرار است، مهد کودکیها شهید تربیت کنند و همایش

توسط مردم است.

طیف بسیار وسیع و در عین حال فعال و خوش فکری صف انسانی دفاع از حقوق کودکان را ساخته است. سنت های جدید و امروزی بسیاری از تشکلهای مدافع حقوق کودک، علیرغم فضای امنیتی و سرکوب شدید و بگیر و ببندی که جمهوری مداوما در سدد تشدید آن بوده است. نمونه شغف انگیز ایستادگی و مقاومت مردم و فعالین و مدافعين حقوق کودک است.

برای همین است که وجدان بیدار جامعه، مدافع و پشتیبان انسانهای مبارزی چون بهنام ابراهیم زاده و سعید شیرزاد هستند. به همین دلیل به شخصیت های شناخته شده و بسیار محبوب مردم بدل شده اند. علیرغم سرکوب شدید و وحشیانه داعشی حکومت اسلامی، امید به برپایی یک دنیای بهتر بدون جمهوری اسلامی بدون دست درازی مذهب، و ساختن جهانی ایمن، خلاق و شاد برای کودکان همچنان جوانه میزند.

علیرغم طولانی شدن عمر پرنکبت این حکومت، هنوز شما می بینید که مردم، فعالین سیاسی و اجتماعی، خود را شکست خورده نمی بینند. به این دلیل ساده که دستاوردها و پیشرویها و مقاومت و ایستادگی خود و جامعه را می بینند. این را هرگز نباید دست کم گرفت که جمهوری اسلامی هم پس از ۳۶ سال هنوز از تثبیت خود و استقرار خود نمیتواند دم بزند. هنوز وا اسلاما سر میدهد. مداوما در عرصه های اجتماعی و سیاسی شکست خود از مردم و نه بزرگ مردم را تجربه می کند.

اوضاع و شرایط حاضر همه فعالین عرصه دفاع از حقوق کودک را به سازمان دادن اعتراضات اجتماعی وسیع و حضور قوی تر فرامی خواند.*



Photo : Faramarz Mirahmadi

FARS NEWS AGENCY

جمهوری اسلامی حتی این سازمان بهزیستی مترسکی را هم ایجاد نکرد؟

همین فعالین، هیولای جمهوری اسلامی را عقب رانده اند. این دستاورد به سادگی میسر نشده است. تلاشی خستگی ناپذیر این را ممکن کرده است. صد بار ساخته اند و جمهوری اسلامی خراب کرده است و این فعالین مجددا ساخته اند. سنت مدرن ساخته اند. راه نشان داده اند.

جامعه در مقابل یورش جمهوری اسلامی دست به مقاومت پرشوری زد. جمهوری اسلامی طی حکومتش ۳۶ ساله اش، در حقیقت هیچ قله ای را فتح نکرده است. این را با تاکید می گویم که همه جا جمهوری اسلامی دست رد به سینه اش خورده است. به همین دلیل است که می بینید، نسل امروز که اساسا زیر دست و پای جمهوری اسلامی رشد کرده، به نسبت نسل پیش از خودش، بی دین تر، ضد مذهب تر و درعین حال معترض تر است. هیچ نوع سر سازش با قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی را شما در میان بخش وسیعی از مردم و بخصوص نسل حاضر نمی بینید.

پس زدن حجاب یک نمونه والای این مقاومت است. همه ارزشهای دینی و مذهبی، اسباب جوک و طنز و هزل،

اما همچنان این شمشیر را روی سر جامعه گرفته است.

نشریه کودکان مقدمند: مصاحبه قدری طولانی شد. بعنوان آخرین پرسش. واکنش جامعه به یورش جمهوری اسلامی به ارزشهای شناخته شده چه بود. فعالین و مدافعين حقوق کودکان چه کرده اند.

سیامک بهاری: این پرسش چند وجهی است، و بقول شما مصاحبه ما هم به درازا کشیده شده است. نمیدانم شما زیاد پرسیدید یا من طولانی جواب دادم. امیدوارم حوصله خوانندگان را سر نبرده باشیم.

قبل از پاسخ به آخرین پرسش شما، پیشاپیش دست همه فعالین دفاع از حقوق کودک را به گرمی میفشارم. راه سختی توسط این فعالین طی شده است. با دست خالی و زیر ضرب جمهوری اسلامی، ایستاده اند و از حرمت جامعه بیدریغ دفاع کرده اند.

توجه جامعه و اعتراض به کار کودک و حمایت از کودکان کار و خیابان اساسا حاصل تلاش مداوم و بی وقفه این عزیزان است. وگرنه شما فکر میکنید،

رفتار هر جامعه با کودکان محک ارزیابی درجه انسانی بودن آن جامعه است!

کارزار برای آزادی معلمان زندانی رسول بداعی، محمود باقری و عبدالرضا قنبری

اطلاعیه شماره یک

معلمان زندانی را آزاد کنید

در میان شمار بسیاری زندانی سیاسی، سه نفر از معلمان معترض به اسامی رسول بداعی، محمود باقری و عبدالرضا قنبری در زندانند. اخیراً نیز یکی از معلمان شهر سقر به اسم سلیمان عبدی بخاطر شرکت در اعتراضات دور جدید معلمان راهی دادگاه شده است. کانون صنفی معلمان هم اکنون کارزاری را در حمایت از معلمان زندانی رسول بداعی و محمود باقری اعلام داشته است، ما نیز ضمن اعلام حمایت و پشتیبانی از این اقدام، کمپینی را برای آزادی همه معلمان زندانی اعلام میکنیم. رسول بداعی، محمود باقری و عبدالرضا قنبری باید فوراً از زندان آزاد شوند. پرونده قضایی تشکیل شده برای سلیمان عبدی در سقر باید فوراً لغو و پیگرد وی متوقف شود.

معلمان زندانی بخاطر مبارزات برحق خود برای حقوق معلمان و برای داشتن یک زندگی انسانی در زندان و تحت پیگرد قرار دارند. با تمام قوا از این معلمان و از خواستهایشان حمایت و پشتیبانی کنیم.

FREE ALL JAILED TEACHERS!



Rasoul
Bodaghi



Mahmoud
Baqheri



Abdolreza
Ghanbari

FREE THEM NOW!

CAMPAIGN TO FREE JAILED WORKERS IN IRAN

رایگان، برخورداری از تسهیلات لازم رسانند. برای تامین مسکن مناسب و تحصیل رایگان برای همه کودکان و آموزش و پرورش مدرن و انسانی و مبارزات معلمان برای یک زندگی شایسته انسان است. از همگان نیز میخواهیم که به هر شکل که میتوانند ما را در پیشبرد این کارزار و رساندن صدای اعتراض معلمان دربند به سطح جامعه و در سطح جهانی یاری

رسانند. خلاصه ای از آخرین اخبار در مورد این معلمان را در زیر می خوانید.

رسول بداعی: معلم محبوب و معترض و عضو کانون صنفی معلمان است. او سی سال در آموزش و پرورش به عنوان دبیر دبیرستان به ویژه در اسلام شهر به کار معلمی اشتغال داشته است. رسول بداعی در دهم شهریوز ۸۸ بخاطر مبارزاتش در

کارزار برای آزادی معلمان زندانی، کارزاری در حمایت از معلمان معترض در بند و در حمایت از خواستهای برحق است. کارزار حمایت از معلمان زندانی از جمله به معنی حمایت از خواستهای فوری و همین امروز معلمان چون پذیرفتن حقوقهای زیر خط فقر و افزایش فوری آن، حق تشکل و حق اعتصاب و آزادی بیان، برخورداری از درمان

ادامه از صفحه پیش ...

دفاع از حقوق معلمان پس از احضار به اداره آموزش و پرورش اسلامشهر دستگیر و در ۱۳ مرداد ۸۹ به ۶ سال زندان و ۵ سال محرومیت از شرکت در احزاب محکوم گردید. او در دهم شهریور ماه ۱۳۸۸ پس از احضار به اداره آموزش و پرورش اسلامشهر بازداشت و بعدتر در دادگاه انقلاب اسلامی به ریاست قاضی صلواتی و به اتهام "فعالیت تبلیغی علیه نظام" و "تبیانی و تجمع به قصد برهم زدن امنیت ملی" به ۶ سال حبس تعزیری و پنج سال محرومیت از فعالیت‌های اجتماعی محکوم شد.

او ۴ سال است که در بازداشت بسر میبرد. او ابتدا به بند ۴ زندان گوهردشت کرج و بند ۲۰۹ زندان اوین و زندان گوهردشت کرج و سپس به زندان رجایی‌شهر کرج منتقل شده است. او در این مدت محروم از مرخصی و محروم از بودن با فرزندان و خانواده اش بوده است. حتی هنگامیکه مادر وی درگذشت به او اجازه شرکت در مراسم خاکسپاری مادرش را ندادند.

وی بخاطر فشارهای درون زندان بارها دست به اعتراض زده است و از جمله در خرداد ۹۰ به دلیل انتشار نامه‌ای از درون زندان در خصوص اعتصاب غذای خود، وی را به سلول انفرادی بند ۱ زندان رجایی‌شهر منتقل کردند. او در زندان زیر فشار شدید شکنجه‌های رژیم قرار داشته است. از جمله این شکنجه‌ها جلوگیری از درمان وی بوده است. هنگامیکه او دچار سردردهای شدید میشد.

او از جمله زندانیان سیاسی است که همواره در زندان نیز صدای آزادیخواهی را سر داده و با بیانیه‌های پرشورش به مناسبت‌های مختلف و از جمله در حمایت از هم‌بندی‌هایشان به مبارزه خود

برای انسانیت و آزادیخواهی ادامه داده است.

پس از بازداشت وی، بلافاصله در شرایط روحی و روانی خاصی بازجویی از ایشان آغاز گردید، که مراحل بازجویی از ابتدای دستگیری تا تشکیل دادگاه ۲۵ روز به طول انجامید و این در شرایطی بوده که بازجویی از نامبرده در این مدت به صورت مداوم و تحت فشارهای روحی و جسمی شب و روز به عمل می‌آمد.

محمود باقری: معلم فیزیک در منطقه ۴ تهران و عضو هیات مدیره کانون صنفی معلمان است. او در دو پرونده جداگانه مجموعاً به نه سال و نیم حبس "تعزیری و تعلیقی" محکوم است. در پرونده سال ۸۵ که مربوط به اعتراضات گسترده معلمان در آن سال است به سه و نیم سال حبس تعلیقی و در پرونده سال ۸۹ به شش سال حبس "تعزیری" محکوم شده است و در پی تایید حکم ۶ سال از سوی دادگاه تجدید نظر در ۵ تیر ۹۱ دستگیر و هم اکنون ۴ سال است که در بازداشت و در زندان اوین بسر میبرد. با محکومیت دوم او، حکم سه و نیم سال حبس تعلیقی او نیز به اجرا در آمده است.

محمود باقری از داشتن هرگونه مرخصی و بودن در کنار خانواده اش محروم است.

عبدالرضا قنبری: معلم معترضی است که روز ۲۴ دی ۸۸ به جرم شرکت در تظاهرات‌های گسترده مردم در آن سال و بویژه تظاهرات روز ۶ دی در محل کار خود در پاکدشت دستگیر و راهی بند ۳۵۰ اوین شد.

۱۴ سال به شغل معلمی اشتغال داشته و معلم ادبیات فارسی در یکی از مدارس پاکدشت و استاد دانشگاه است. او ابتدا به اتهامات پوچی چون "مباربه، ارتباط با یکی از رسانه‌های تلویزیونی

خارج از کشور و داشتن ای میل‌های مشکوک" از سوی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب اسلامی تهران به ریاست قاضی صلواتی به اعدام محکوم شد. حکم اعدام وی در دادگاه تجدید نظر شعبه ۳۶ به ریاست قاضی زرگر نیز تایید و به دایره اجرای احکام ارسال گردید. عبدالرضا قنبری سه سال زیر خط اعدام بسر برد تا اینکه بدنبال اعتراضات گسترده، در سال ۹۱ حکم اعدام وی توسط دیوان عالی کشور نقض و در اوایل سال ۹۲ طی محاکمه‌ای به ۱۵ سال حبس به صورت تبعید در زندان برازجان استان بوشهر محکوم گردید. اعتراضات علیه این احکام سنگین علیه این معلم معترض ادامه یافت و سرانجام حکم وی در دادگاه تجدید نظر شعبه ۵۴ به ۱۰ سال زندان بدون تبعید کاهش پیدا کرد.

همچنین در جریان اعتراضات گسترده اخیر معلمان در روزهای ۳۰ دی و اول بهمن تهران و استانهای مختلف کشور از جمله در کردستان، یکی از معلمان معترض در شهر سقز به اسم سلیمان عبدی دبیر هنرستان "بید هندی" توسط اداره اماکن به دادگاه معرفی شد. او یکی از برگزارکنندگان تحسن اعتراضی معلمان در سی‌ام دیماه در شهر سقز است و اعتراض آنان به سطح نازل حقوق هایشان است.

او همچنین نقش فعالی در دفاع از مبارزات مردم کوبانی و سنگال در شهر سقز داشته است. به خاطر این مبارزات و دفاع از آزادی و انسانیت است که سلیمان عبدی به دادگاه احضار شده است. احضار معلمان معترض باید متوقف شود. پرونده قضایی سلیمان عبدی باید فوراً لغو گردد.

همه معلمان زندانی و زندانیان سیاسی باید فوراً از زندان آزاد شوند.

با قدرت رسیدن حکومت اسلامی

پایان کودکی اعلام شد!



افسانه وحدت

این حکومت بر اجساد مبارزین و آزادیخواهان انقلاب ۵۷ پایان کودکی را اعلام کرد. دختر ۹ ساله را زن اعلام کردند و پسر ۱۳ ساله مرد. با شکست دادن انقلاب مردم، ریزش مداوم طبقه متوسط به زیر خط فقر و فلاکت بخش وسیعی از جامعه شروع شد. آیت الله‌هایی که از همان روزهای اول شکست انقلاب مردم، به کشتار آزادیخواهان پرداختند و با چپاول دسترنج مردم "غنائم اسلام" را به جیب زدند و میلیاردر شدند، هدفشان زدن سوت پایان هر گونه شادی، هر گونه رفاه و هر گونه آزادی و برابری بود. با ورود شوم حکومت اسلامی، از دیدار روزافزون کودکان کار، گسترش روز افزون فقر و فلاکت و اعتیاد حتی در میان کودکان خردسال دائمی و روزافزون شد. حکومت اسلامی نماد ازدواج روزافزون کودکان و شروع علنی فروش فرزند در نقاطی از ایران است. نماد تحویل آموزش و پرورش به حوزه‌های علمیه قم است.



رفتار یک جامعه با کودکانش مهمترین محک درجه انسانی و آزاد بودن آن جامعه را نشان میدهد. ضد انسان و ضد کودک بودن این رژیم بر کسی پوشیده نیست. مقامات جمهوری اسلامی در این ۳۶ سال وقت کافی داشته‌اند تا با بی‌اهمیتی به رفاه و سعادت مردم تا می‌تواند بدزدند و غارت کنند. نتیجه‌اش مشخص است. دستاورد این ۳۶ سال، میلیونها کودک است که از

ادامه در صفحه ۲۸

مردمی که دستگاه دیکتاتوری به ظاهر شکست ناپذیر شاهنشاهی را سرنگون کردند و با دنیایی امید برای ساختن يك زندگی انسانی سرشار از رفاه، امنیت و آسایش آزادی کوتاه مدتی را تجربه کردند. ضد انقلاب هم بیکار نبود تا بالاخره در ۳۰ خرداد ۶۰ که بعنوان یکی از سیاه‌ترین روزها در تاریخ مبارزات مردم ایران به ثبت خواهد رسید، با سرکوب و سببیت بی نظیر دستاوردهای انقلاب مردم تماماً نقش بر آب کردند. روزی که اوج قدرت و عروج اسلام سیاسی بود و شکست انقلاب مردم، کابوسی وحشتناک و در ادامه، جهنمی بکرات بدتر از قبل، برای سه نسل، ارتجاع، تمامی سعی خود را کرد تا قیام مردم را در هم بشکنند و همه آزادی روزهای زیبای قیام را از مردم بگیرد. هر آنچه مردم در مدت بسیار کوتاه با درهم شکستن رژیم استبدادی و سرکوبگر آریامهری تجربه کردند را به آنها زهر مار کنند.



مردم انقلاب کردند تا بالاخره در ۳۰ خرداد ۶۰ که بعنوان یکی از سیاه‌ترین روزها در تاریخ مبارزات مردم ایران به ثبت خواهد رسید، با سرکوب و سببیت بی نظیر دستاوردهای انقلاب مردم تماماً نقش بر آب کردند. روزی که اوج قدرت و عروج اسلام سیاسی بود و شکست انقلاب مردم، کابوسی وحشتناک و در ادامه، جهنمی بکرات بدتر از قبل، برای سه نسل، تمامی سعی خود را کرد تا قیام مردم را در هم بشکنند و همه آزادی روزهای زیبای قیام را از مردم بگیرد. هر آنچه مردم در مدت بسیار کوتاه با درهم شکستن رژیم استبدادی و سرکوبگر آریامهری تجربه کردند را به آنها زهر مار کنند.

مردم انقلاب کردند تا بالاخره در ۳۰ خرداد ۶۰ که بعنوان یکی از سیاه‌ترین روزها در تاریخ مبارزات مردم ایران به ثبت خواهد رسید، با سرکوب و سببیت بی نظیر دستاوردهای انقلاب مردم تماماً نقش بر آب کردند. روزی که اوج قدرت و عروج اسلام سیاسی بود و شکست انقلاب مردم، کابوسی وحشتناک و در ادامه، جهنمی بکرات بدتر از قبل، برای سه نسل، تمامی سعی خود را کرد تا قیام مردم را در هم بشکنند و همه آزادی روزهای زیبای قیام را از مردم بگیرد. هر آنچه مردم در مدت بسیار کوتاه با درهم شکستن رژیم استبدادی و سرکوبگر آریامهری تجربه کردند را به آنها زهر مار کنند.

مردم انقلاب کردند تا جامعه‌ای آزاد، ایمن و مرفه به وجود بیاورند، مردم یک رژیم مستبد و سرکوبگر را به زیر نکشیدند که به جایش جنایتکاران و قاتلین از نوع بدتری به قدرت برسد. مردم خواهان حکومتی مذهبی که رفاهشان را در هم شکنند، فرزندان‌شان را به دار بکشند و هر صدای آزادی را خفه کند، نبودند!

کودک و آسیب‌های جنگی



لیلا یوسفی

وقتی در جایی جنگی رخ می‌دهد، خانه‌ها ویران و میلیون‌ها انسان آواره‌ی شهرهای دیگر می‌شوند و در ابعاد بزرگتر مجبور به مهاجرت هستند. اقتصاد صدمه می‌بیند و در پی آن قحطی و بیکاری می‌آید. دارو نایاب و گران می‌شود.

در حین جنگ فجایع زیادی اتفاقات می‌افتد و زندگی را به همگان سخت می‌کند. جنگ که تمام شد، خانه‌ها را از نو می‌سازند و از خاطرات از دست رفتگان، یادواره درست می‌کنند. دولت سعی می‌کند اقتصاد را سروسامان بدهد و همه کارها دوباره از سر گرفته می‌شود. اما آنچه جبران ناپذیر می‌ماند، چندین نسل است که زیر دست و پای جنگ لت و پار شده و امروز با باری از صدمات و آسیب‌های روحی می‌خواهد یک زندگی جدید را از سر بگیرد.



در هنگام جنگ از کودکی نمی‌پرسند چه احساسی دارد و به چه می‌اندیشد؟ هرکس به درست کردن سرپناه و تهیه خوراکی برای او فکر می‌کند و دیگر هیچ! موارد بهتر و یا بدتری هم وجود دارد و آنها به چند گروه تقسیم می‌شوند:

از کودکان از تحصیل باز می‌مانند. تجاوز و گاهی ربوده شدن و سوء استفاده‌ی جنسی از آنها، اثرات جبران ناپذیری در آینده باقی می‌گذارد. به این ترتیب جنگ به راحتی چندین نسل را از بین می‌برد و کودکانی یتیم و بدون سرپرست را تحویل دنیایی می‌دهد که هنوز راهی برای حمایت کافی از این کودکان و برنامه‌ی منسجمی برای آنها را ندارد.

جنگ‌های قدرت و سرمایه‌داری تنفر برانگیز هر ساله، زندگی میلیون‌ها کودک را از هم می‌پاشند، از خانواده‌هایشان جدا می‌کنند و آینده‌ی نامعلومی را برای آنها را رقم می‌زنند.

جنگ ایران و عراق هم به دور از این مشکلات و فجایع نبود. به فاصله کوتاهی از انقلاب، قبل از آنکه مردم بتوانند از شوک اتفاقات هولناک و پیش‌بینی نشده آن دوران در بیایند و در حالی که هنوز داغ کشته شدگان شان را داشتند، جنگی طولانی و فاجعه‌بار رخ داد که تا امروز هنوز مین‌های خنثی نشده‌اش، کودکان از همه جا بی‌خبر و بی‌گناه را (اگر جانشان را نگیرند) معلول و از کار افتاده می‌کند.

کودکان ایرانی زیر سایه‌ی شوم حکومتی جنایتکار، محکوم به زیستنی‌پر از ناامنی و فلاکت و فقر، به همراه آسیب‌های جنگی هستند.*



تعدادی که در دوران جنگ از دست می‌روند، تعدادی ناپدید می‌شوند، کودکانی هم در تمام مدت در همان حوالی و زیر آتش توپ و تانک باقی می‌مانند و تعدادی با خانواده‌هایشان مجبور به مهاجرت می‌شوند و کسانی که آواره باقی می‌مانند تا شاید پس از اتمام جنگ به شهرشان بازگردند. همه آنها در یک نکته مشترک هستند. دردی نامرئی، مانند پوکه‌ی تیری در جان و روحشان باقی می‌ماند و آنها دیگر آن (شخصیت و هویتی) که شاید بدون این اتفاقات و در یک زندگی عادی قرار بود، بشنوند، نخواهند شد. چیزی در آنها تغییر کرده است. اثرات منفی جنگ از آنها شخصی‌خجول و یا برعکس تهاجمی می‌سازد.



روحیه‌ی انتقام‌جویی و یا افسردگی‌های شدید و دوری از اجتماع را در آنها به وجود می‌آورد. اگرچه ظاهر جنگ بی‌رحم، در همه جا یکسان بنظر می‌رسد، اما این مشکلات مسلمانان در جوامع مذهب زده و فقیر و محروم دو صد چندان می‌شود.

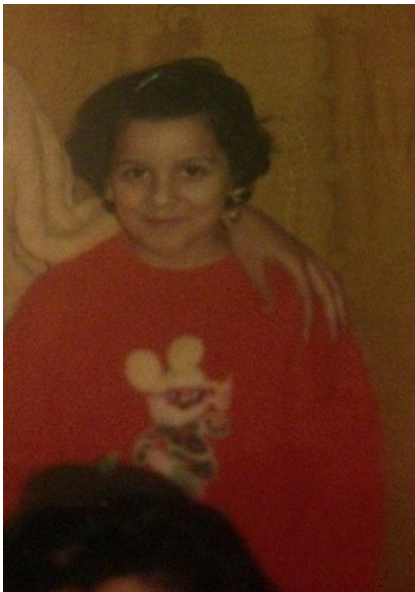
وقتی که کودک به همراه خانواده‌اش نه به کشوری پیشرفته، بلکه به کشوری عقب‌مانده با حکومتی دیکتاتوری و اسلامی وارد می‌شود، این بار، درد فقر اندیشه و ناسیونالیسم و هزاران تفکر خرافه‌ی مذهبی هم به دردهایش اضافه می‌شود و فشارهای روحی را دو صد چندان می‌کند. علاوه بر اینها، بسیاری

شریک ضجه های من

گوشات با منه!؟

۱۳۶۶ و من متولد ۲۶ آذر ۱۳۶۶ هستم. ریحانه تنها حدود یک ماه از من بزرگتر بودو ما هر دو در یک شهر در یک سال در یک شرایط اجتماعی به دنیال آمدیم و بزرگ شدیم زندگی کردیم و مردیم. از کنارم می گذشت در عذاب بودم.

آری عزیز، ما هر دو قربانی دنیایی شدیم که ناخواسته به آن دعوت شدیم، ما هر دو قربانی وضعیتی شدیم که برای ما ساختند و ما همانند بازیگری آن را بی اختیار بازی کردیم.



دردهای تورا خواندم و با تمام وجودم احساسش کردم اما امروز که تصمیم گرفتم از دردهای خودم برایت بنویسم تازه می فهمم که چقدر بی سوادم و لغت کم بدم یا شاید قلم قدرت نوشتنش رو نداره.

تو از ۱۹ سالگی دیگه تو خیابون نبودى، ناراحت نباش هیچی رو از دست ندادى. چون اون شهر تنها هدیه اش برای نسل

۱۳۶۶ و من متولد ۲۶ آذر ۱۳۶۶ هستم. ریحانه تنها حدود یک ماه از من بزرگتر بودو ما هر دو در یک شهر در یک سال در یک شرایط اجتماعی به دنیال آمدیم و بزرگ شدیم زندگی کردیم و مردیم.



ریحانه سلام!
تو من رو نمی شناسی اما من تمام زندگی تو را می دانم.
تو اسم من رو نشندی اما من همه جا اسمت رو فریاد زدم.
تو امروز آسوده خوابیدی اما من هنوز برای اندکی خواب به آرام بخش احتیاج دارم.

ریحانه وقتی برگه برگه دلنوشته هایت رو ورق میزد تمام آن روزهای لعنتی که گذراندی و گذارنم رو به یاد می آوردم.
تمام آن درب دری ها توی اون شهر شلوغ بی در و پیکر که آنقدر بدبختی برشانه های مردمش نشسته که دیگر صفا صمیمیت در چهره های مردم نمی بینی.

آنقدر درد زیاد شده که داشتن لحظه ای دلخوشی همانند استنشام یک دم هوای پاک برای مردم آن شهر شلوغ داستان عمر من و تو رویایی دست نیافتی شده.
درست اون شبهایی که در آن سالن تنگ و تاریک اوین زیر شکنجه فریاد



احسان ریاحی

با توجه به قرار داشتن در ماه بهمن خواستم این ماه اندکی از وضعیت زندگی کودکان نوجوانان و جوانان در ایران بعد از به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی بنویسم، تو همین فکر بودم که باید از کجا شروع کنم. یادم افتاد حدود یک سال پیش ازوقتی اولین بار پرونده ریحانه جباری رو خوندم تصمیم گرفتم نامه ای برای او بنویسم، اما افسوس مشکلات فراوان هیچ وقت اجازه نداد که در زمان حیاتش این نامه را برایش بنویسم.

وقتی کمپین نجات ریحانه به راه افتاد از طرف مینا احدی (یکی از کمپینرها) مسئول این کمپین در فیسبوک شدم و یک صفحه ای بازکردم با اسم (من ریحانه جباری هستم) قرار بود در این صفحه گزارشاتی در رابطه با فعالیتهای کمپین و آخرین اخبار و اطلاعات در ارتباط با پرونده ریحانه را در اختیار مردم بگذارم. این موضوع باعث شد که در جریان کامل پرونده ریحانه قرار بگیرم و تمام پرونده و حواشی های آن را به دقت مورد مطالعه قرار بدهم.

شاید نکته ای که مرا به طرف کیس ریحانه برد تاریخ تولدش بود. سوم آبان

ادامه از صفحه پیش ...

ما جز فحشا، اعتیاد و دعوا چیزه دیگری نبود.

ریحانه نسل ما در آتش آن جامعه سوخت و نابود شد به چشم دیدم دوستانم رو که یکی بعد از دیگری رو تخت بیمارستان کف بالا آوردن. امروز زیرخوارها خاک آسوده خوابیدن.

رفقای که در همین ابتدای راه وقتی فهمیدن این وضعیت نکبت باری که برای ما ساختن چه روزهایی برای ما خواهد آورد با خوردن خشاب خشاب ترامادول فقط خواستن یک بار برای همیشه راحت بشن.

آنهای که موندن همه غرق حقه پیپ شدن برای سوتی شیشه دست به هرکاری زدن. ریحانه هیچکدام از ما روزگار بهتری نداشتیم. به چشم خودم دیدم دختر متولد ۶۶ که برای گذارند خرج زندگی خانواده اش شبها کنار خیابون منتظر



ماشینها و امی ستاد که سه سرنشین داخل باشه بلکه با گرفتن تومانی از تک تکشان بتونه از پس هزینه های سرسام آور یک مادر مریض و دو خواهرزاده اش بر بیاد.

بذار حالا بگویم آن روزها با دیدن این وقایع من چه حالی داشتم.

هدایت می گفت:

((در زندگی زخمهایی هست که مثل

خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و میتراشند. این دردها را نمیشود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باور نکردنی را جزو اتفاقات و پیش آمدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می کنند آنرا با لبخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی بکنند. زیرا بشر هنوز چاره و دوائی برایش پیدا نکرده و تنها داروی آن فراموشی بتوسط شراب و خواب مصنوعی بوسیله افیون و مواد مخدره است.

ولی افسوس که تاثیر اینگونه داروها موقت است و بجای تسکین پس از مدتی بر شدت درد میافزاید))



آری شاید حق با هدایت باشه شاید هنوز وقت گفتن این دردها نرسیده باشه اما ریحانه اینها برای ما درد بود، همین ها نسل ما رو نابود کرد ریحانه بیشتر دوستانم نه چرا بگم بیشتر دوستانم باید بگم بیشتر هم نسلانم امروز در این آتش می سوزند و پرپر میزنند.

شاید کسی نفهمید که چه دردی بود وقتی همبازی های کودکیت رو سرگرم خون بازی می دیدی.

دروغ چرا وقتی همه غرق شدند شاید اگر توهم بودی تصمیم می گرفتی امتحانش کنی بلکه چیزه خوبی بود...

اما بعضی وقت ها بعضی امتحانها

چندمرحله ای هستند کم کم تبدیل به امتحان روزانه بی تعطیلی می شوند.

آنقدر راحت مواد بدست مرسید که فکرش ها هم نمی توانی بکنی یک بار بشوخی به یکی از دوستانم می گفتم اگر مواد رو دولت مثل سبد کالا پخش کنه 20 درصد معتادها ترک می کنند چون حصله صف وایسادن رو ندارن.

اما چه فایده ریشه این درد جایی دیگرست.

راستی در جریان ۸۸ و اعتراضات مردم بود؟

شنیدی ندارو تو خیابون کشتن همانهای که تورو در رجایی شهر کشتن و من رو در کوچه پس کوچه های زندگی؟

شنیدی جواب فریاد مان بتری نوشابه بود؟

شنیدی چه خواستیم چه برسرمان آوردن؟

آن روزهایی که تو در پله های دادسرا از این اتاق به آن اتاق ارجاع داده می شدی، من از این مرز تا آن مرز رای روی نقشه وجب می کردم تا ببینم چند وجب مانده بجایی که شاید برسم جایی که بتونم نفسی بکشم با زبان بی زبانی پیام نسلم رو فریاد بزنم.

ریحانه شی که زجه های مادرت رو پشت دیوار رجایی شهر شنیدم، یاد زجه های مادرم افتادم که وقتی وارد بیمارستان شد من رو از بیهوشی به هوش آورد تا بخودم پیام بگم کجایی تو خواستی دنیا رو تغییر بدی اما چنان تغییرت دادن که امروز برای فرار از دردها یک بار برای همیشه خواستی راحت شی.

آری ریحانه جان نسل ما روی سرنگ رقصید

اما تو امروز آسوده خوابیدی ما هنوز بی خوابیم که ریحانه ها مان هنوز هم زندانی این وضعیتن.*

یک خاطره از نزدیک . . .

شاگردان کلاسهای مختلف مدرسه، دورم حلقه میزنند و با شوق و تعجب به من نگاه میکنند. سئوالها شروع می شود. شنیدیم تو هم مثل مائی، آیا این حقیقت داره؟ لبخندی میزنم و می پرسم: منظورت چیه عزیزم؟ یعنی اینکه سوئدی نیستی. مثل ما هستی دیگه. درسته؟ نه من سوئدی نیستم. صدای پسر شیطونی بلند میشه. حالا چرا لابلای موهای مشکی ات، رنگ طلایی قاطی زدی، که چی؟! که دیگران فکر کنند سوئدی هستی؟ در لحن صدایش تمسخری که از سر دلخوری باشه حس میشه، ولی قاه قاه می خنده. از شنیدن این حرف و نظرش خجالت می کشم و میگم نه عزیزم، از رنگهای قاطی خوشم می آید. فقط از روی سلیقه شخصی هست نه چیز دیگه.

یکی دیگه می پرسه از کجا می آیی؟ از کدوم کشور؟ جواب میدم: از آسیا. مخصوصا میگم از آسیا، که حس همبستگی بیشتری را بوجود بیارم. خنده ها شروع میشه و صداها بلندتر میشه. اوه، مثل خود من. منم همینطور از یکی از کشورهای آسیای میام. از سوریه. مثل فلانی، مثل دوستم، مثل همسایه ام، . . . مثل عبدی از . . . مثل مریم از . . . مثل یوسف از . . . مثل عمر از . . . مثل زهرا از . . . مثل . . . مثل . . . صداها در هم می پیچه، با کمی شك و تردید می پرسند: شنیدیم معلم هستی اینجا، این هم درسته؟ اره . . . همه به همدیگه نگاه می کنند و باز می خندند. اما در چشمشان يك حس خوبی دیده میشه، حس امنیت. اسمت را بگو. اسم رکسانا . . . چند سالته؟ بچه داری؟ خونه ات هم اینجاست؟ نه. اینجا زندگی نمی کنم.



که آمده اند و برخی هم، در سوئد و این محل متولد شده اند. قرار است در کلاسهای مخصوص زبان سوئدی و همچنین دروس دیگر (علوم اجتماعی) را بصورت فشرده درس بدهم. از آنجایی که در سوئد، معلم خارجی تبار بسیار کم است، در تمامی مدارسی که روز اول شروع به کار می کنم، مرا به جای کارگر نظافت چي، مستخدم مدرسه، مادر شاگردان، معلم زبان مادری و یا پرستار مدرسه اشتباه می گیرند. هم از طرف همکارانم، یعنی معلم های سوئدی مدرسه و هم از جانب شاگردان، این اشتباه صورت می گیرد. پس از بیست سال کار معلمی، دیگر به این موضوع عادت کرده ام و با شنیدن این تصور اشتباه، تنها چیزی که به فکرم می رسد، ادغام نشدن ما خارجی ها در جامعه است که آنها را دچار چنین پیش داوری می کند. در زنگ تفریح امروز، برای آشنایی بیشتر با محیط و شاگردان، به حیاط مدرسه می روم. هوا بشدت سرد است و برف تمام حیاط مدرسه را پوشانده. انبوهی از



رکسانا تلامری

مدرسه ام را عوض کردم و دو هفته ای از شروع کارم در این مدرسه جدید می گذرد. پس از چندین سال که در مناطق ویلانشین و یا بالای شهر سوئدی نشین، تدریس می کردم به منطقه خارجی ها، حاشیه نشین های شهر آمدم. گر چه سالها قبل هم، سابقه کار در مناطقی مشابه را داشتم ولی باز این محله و مدرسه بسیار متفاوت است. برخی از شاگردان این مدرسه، فرزندان پناهندگانی هستند که هنوز اقامت نگرفته اند و یا غیر قانونی زندگی می کنند و برخی چند سالی است

که می‌گه سویدی. بطرف صدا بر می‌گردم. دختر بلوند قد بلند و ساده ای هم در میان جمع شاگردان می‌بینم که بنظر سویدی میرسه. در دلم هزاران بار قریون صدقه همه شون میرم و از اینکه این جان دل‌های معصوم، با داشتن معلم آسیایی احساس دلگرمی می‌کنند، تمام وجودم پر از لذت میشه و احساس خوشبختی می‌کنم.

سئوالها دوباره شروع میشه: راستی معلم چی هستی؟ چی درس میدی؟ من زبان سوئدی، تاریخ سوئد و کشور های دیگه هم، جامعه سوئد و... باز می‌خندند. هر جوابی که من میدم به هیجان شون میاره و خوشحال میشند و بهم نگاه می‌کنند. زبانهای ما را هم بلدی؟ تاریخ کشورهای مار و هم درس میدی؟ خواهش می‌کنیم از تاریخ کشورهای ما هم بگو که سوئدیها بدونند که ما هم... دیگه این حرفها غمگینم می‌کنه اما نمیگذارم بفهمند. خودمو کنترل می‌کنم و میگم حتما عزیزم، حتما. در همین میان، نظرم به دوپسر بچه آروم، در جمع شاگردان جلب میشه. آنها نه تنها هیچ سئوالی نمی‌پرسند، بلکه هیچ آثاری هم از هیجان و کنجکاوای در چهره های رنگ پریده شان دیده نمیشه. اما بشدت توجه من را جلب می‌کنند. آن چشمهای درشت مضطرب و بیقرار. آن خشم پنهان زیر پوست. آن فریاد خفه شده و در حبس سینه نشسته... و آن چهره های آشنای، آشنای، آشنا. اما سرک می‌کشم که بهتر ببینمشان. اما چون شاگردها در جنب و جوش و حرکت هستند و جاها تغییر می‌کنه، براحتی نمی‌تونم آنها را خوب ببینم.

در همین لحظات است که يك دفعه، یکی از شاگردها با صدای بلند و خوشحال از من می‌پرسه راستی رکسانا، تو هم مثل ما "مسلمونی"؟ مگه نه؟ در يك آن، همه‌ها پاها می‌گیره. سکوت سنگینی برقرار میشه و چشمهای منتظر



شاید هم در کشورش کار نبوده برای کار آمده مثل مادر من. شاید هم حکومت کشورش را دوست نداره مثل دانی من. تو هم مثل ما پناهنده ای؟ سوئد را دوست داری؟ کجا رو بیشتر دوست داری کشور خودت را یا اینجا رو؟ جواب میدم من سی سال هست سوئد هستم، بیشتر عمرم از جوانی تا به حال اینجا گذشت. همه کشورهای دنیا را رو دوست دارم. ولی سوئد و ایران را يك کمی بیشتر. از حالت چهره شان پیداست از این جواب من خوششون آمده و همگی سرشونو به حالت تایید تکیه کردن. اجازه داریم يك سئوال خصوصی بپرسیم؟ چرا همیشه دستمال گردن یا شال قرمز به گردنت میبندی؟ سعی می‌کنم کمتر جواب بدم و بیشتر لبخند بزنم. از روی تجربه می‌دونم اینطوری زودتر بهم اعتماد می‌کنند. می‌پرسم. شماها چی؟ بغیر از زبان سوئدی به چه زبان دیگه ای حرف می‌زنید؟ در واقع غیر مستقیم، کشوری که از آن می‌آیند را می‌پرسم. دهها نفر همزمان جواب میدند. عربی، عربی، عربی، ترکی، روسی، کردی، کردی، کردی، پشتون، پشتون، آذری، دری، سومالیایی، اسپانیولی، بنگالی، مغولی، و صدایی آرام و ظریف دخترانه ای هم آخر سر میشنوم

ادامه از صفحه پیش...

پس چرا آمدی این محل؟ همان پسری که خیلی شیطون بنظر میرسه و سنش بیشتر از آنها دیگه است می‌گه: خیر داری که در این محله هر هفته، صندوق يك مغازه را میزنند. دیروز صندوق داروخانه را زدند و هفته قبل هم ماشین ترانسپورتی که پول های مغازه ها را جمع می‌کنه و به بانکها تحویل می‌ده رو. چندین ماشین پلیس آمد ولی آنها زرنگ بودند و گیر نیفتادن و فرار کردند. و جمله آخر را با يك غروری ادا می‌کنه و بعد چهره اش کمی تو هم میره و ادامه میده، چند ماه قبل هم یکی اینجا کشته شد. نمی‌ترسی؟ پیش خودم فکر می‌کنم این اطلاعات را مخصوصا به من میده که از واکنش های من، منو بهتر بشناسه و بفهمه که تا کجا می‌تونه داشته باشه. با صدای آروم می‌گم، نه من نمی‌ترسم. ولی عجب ماجراهایی! و بعد سئوال پشت سئوال. در همه‌ها صداها، بعضی از سئوالها را نمی‌شنوم. شلوغ می‌کنند. راستی تو قراره اینجا بمونی یا موقت آمدی؟ چي شد که اصلا از کشورت آمدی سوئد؟ منتظر نمی‌مونند که من جواب بدم. خودشون به هم جواب میدهند. حتما از جنگ فرار کرده مثل پدر و مادرهای ما. یکی دیگه می‌گه



ادامه از صفحه پیش ...

همه شاگردها را می بینم که به دهان من دوخته شده. خودم جمع و جور می کنم، شال گردن قرمز را بالاتر به دور و بر صورتم می کشم، و چشمم، دوباره به چهره آن دو پسر رنگ پریده می افته. و این بار در چشمان مضطرب آنها، نشان از کنجکاوی و انتظار می بینم. منتظر پاسخ من هستند. غافلگیر شدم. البته خوب میدونم که این سؤال از من به منظور تفتیش عقیده نشده و میل آنها به مسلمان بودن من، به اشتباه، به منزله تأییدی است، برای همان هویت گمشده ای که این بچه های حاشیه نشین شهر در جستجوی آن هستند. فکر می کنم اینجا که کلاس درس نیست که فرصت توضیح داشته باشم و بتونم حرفم را بزنم. از اینرو، صدامو صاف می کنم و با لحنی جدی می گم ما معلم ها اجازه نداریم از دین و یا باور خودمون برای شاگردها حرف بزنیم و تأثیر تبلیغاتی بگذاریم. بعدا مفصل با هم، سر کلاس حرف میزنیم.

دختری که در سمت راست من ایستاده و روسری گلداری به سر داره رو به من می کنه و می گه ولی تو رکسانا، مثل اون معلم ها که نیستی، از خودمون هستی. تو

به ما بگو. قول میدیم به کسی نمیگیم. حرفش را نشنیده میگیرم. بی اختیار در میان شاگردان، آن دو پسر بیقرار را دوباره جستجو می کنم، با چشم به دنبالشون می گردم. می خواهم، واکنش آنها را در مقابل این جوابم بدانم. این طرف آن طرف سرک می کشم. بشدت دچار اضطراب شده ام و تشویش تمام جانم را گرفته و نمی فهمم که چرا از میان این همه شاگرد، این دو، برایم این همه، مهم شده اند. پیدایشان می کنم و بدقت نگاهشان می کنم. عمیقا نارضایتی و رنجش را در چهره اشان مشاهده می کنم و بنظر می آید که من آخرین امیدشان را بر باد داده ام.

از این مشاهده، انگا، سوز سرمای بیشتر در تن و جانم می نشیند، به خودم می گم، باید هر طور شده اعتمادشان را جلب کنم. اعتماد این دو کبوتر مضطرب نا امن را، که اگر من معلم، نتونم، پاسخ پرسش هایشان را بدهم و یا مرحم زخم روحشان نباشم، معلوم نیست که سر از کجا در خواهند آورد. در همین فکرها هستم که یک دفعه، نا خودآگاه، ذهنم به جایی دیگه پرواز می کنه و میرم به زیباترین شهر جهان. به عروس شهرهای دنیا. به پاریس و به بچه های مهاجرینی که در حاشیه آن شهر بدنیا آمدند و در

فقر بزرگ شدند و همان محله ها به مدرسه رفتند و بخاطر نداشتن امکانات و بیکاری پدر و مادرهایشان و فقر اقتصادی، به حاشیه نشینهای ناراضی تبدیل شدند و حتی برخی از آنها از گروه های فالانژ مذهبی هم سر درآوردند. از این تداعی، انگار چیزی در قلبم فرو میریزد و تشویش ام بیشتر می شود سریعا به دنبال آن دو پسر بچه رنگ پریده می گردم وقتی پیداشون می کنم، بی مقدمه می پرسم راستی شماها، با شما دو نفر هستم، از کدوم کشور هستید؟ آنها در سکوت، فقط نگاهم می کنند و جواب نمی دهند. اما یکی از شاگردها جواب میده، اونها مدتی دیگه با کسیرحرف نمیزنند. اما من میدونم از مراکش می آیند. مراکش. مراکش. نام مراکش در گوشم انعکاس پیدا می کنه سرم یکهو گیج میره و چهره های پسرکهای رنگ پریده و مضطرب، با صورت ترور کنندگان شارلی عوض میشه. انگار زمان به عقب برگشته و یا اونها دوباره بچه شدند؟! خیال می کنم که آنها همون جونهای گمراه و فریب خورده ای که بنام دین، کشتند و کشته شده اند، هستند. تمام بدنم داغ شده. به خودم می گم اینها؟ اینجا؟ کاش می تونستم کمکشون کنم. کاش می تونستم جلوی حادثه را بگیرم. در همین خیالات هستم که می بینم آنها، دست در دست هم از جمع ما دور میشند. داد می زنم. کجا میرید؟ پسر کوچولوهای من، برگردید. برگردید، از نو شروع می کنیم. راهی که انتخاب کردید، اشتباهه. هراسان به دنبالشون میدوم و فریاد میزنم، یقین دارم که تا به حال معلمی نداشتید که شمارو درک کنه. راه زندگی را گم نکنید. من به شما قول میدم که حقایق را سر کلاس از من خواهید شنید. برگردید. برگردید. هنوز خیلی حرفها است که از آن بی خرید و نشنیده اید. راههای دیگری هم هست. میشود این جهان نابرابر را عوض

براتون علت این مهاجرت را تعریف نکرد. بدنبال هویت، اشتباهات دردامن فریب دین افتادید. صاحبان سرمایه و دین این فجایع را می آفرینند. فاجعه شارلی، پی آمد سیستم های نابرابر هست. مقصر آنها هستند. نه شما پسر کوچولوهای فریب خورده من که راهنما و معلم دلسوز نداشتید. صدای شاگردهام که پشت در کلاس ایستاده اند و دستگیره را فشار میدهند را میشنوم .

بسرعت خودمو به تخته سیاه کلاس می رسونم و می نویسم، بحث امروز: چگونه میشود با هم جهانی برابر بسازیم، جهان بهتری که حتما شدنیست. نقشه جغرافیای جهان را که به سقف کلاس، در کنار تخته سیاه آویزان هست پایین می کشم. به نقشه اروپا و امریکا نگاهی می اندازم، زهر خندی بر لبم می نشیند. مجدداً به جمله روی تخته نگاه می کنم ، زهر خندم به لبخند مبدل میشود. نفس عمیقی می کشم و با روی گشاده در کلاس را بروی شاگردانم باز می کنم. اولین شاگردی که می خواهد پا به کلاس بگذارد همان پسرک خندانست که از نیمه راه برش گردانده ام و می خواسته پلیس بشود، شال گردن قرمز مرا هم هنوز برگردن دارد. نگاه مان در هم تلاقی می کند. معلم آینده جامعه خوش آمدی! همه شاگردان پشت سر او به کلاس می آیند و بسرعت تمامی صندلی های کلاس پر میشود. و آنگاه با کنجکاوای به تخته سیاه چشم می دوزند. انسانی ترین جمله ی عالم بر روی تخته کلاس درس نوشته شده است: چگونه میشود جهانی بسازیم، جهانی بهتر و برابر!*



ادامه از صفحه پیش ...

داره تا به پلیس. چشمان خندان و پر مهرش منو بیشتر مطمئن میکنه که من به این محله و مدرسه تعلق دارم. صدای زنگ مدرسه منو بخودم میاره. دیگه نزدیک کلاس رسیدیم، با شتاب خودمو توی کلاس ام میندازم و در را می بندم و پشت به در، تکیه میدم. ضربان قلبم را میشنوم. از پنجره روبرو به بیرون نگاه می کنم. آن دو پسر کوچولو را از دور می بینم که چون دو نقطه سیاهی در سپیدی برف، دورتر و دورتر و در هوای مه آلود محو میشوند. همانطور که به آن دو نقطه پنهان شده در مه از پنجره نگاه می کنم با آنها و با خودم حرف می زنم. و صدای خشمگین خودم را می شنوم. سالیان سال، کشورهاتون را تا آنجا که می شد غارت کردند. وقتیکه دیگه نتونستند، آوردنتون حاشیه شهرها جاتون دادند. کارگران ارزان . . . آنوقت شما بچه های نازنین، مزه تلخ فقر و نابرابری، بیعدالتی، مزه شهروند درجه دوم و مزه راسیسم را چشیدید. قربانیان سیستم سرمایه داری شدید. چون کسی

کلاس درس برمی گردیم. برگردیم که براتون تعریف کنم که به چه علتی پدر و مادرهاتون از روی اجبار کشورشون را ترک کردند و چرا به اینجا آمدند. چرا پناهنده شدند. شما ها باید حقیقت را بدونید. و فقط با دونستن حقیقت و آگاهی و شناخت کافی از مسببین این آوارگی، راه مبارزه درست را پیدا می کنید. نه بیراهه را ... بر می گردم و پشت سرم را نگاه می کنم آن دو پسرک از دست رفته، را می بینم که دورتر و دورتر شدند. افسوس می خورم و به پهنای صورت اشک هایم سرازیر میشه و زیر لب می گم همینطوره. نه. شماها دلسوز نداشتید. شما را کسی نفهمید و همزمان دست پسری که آرزو داره پلیس بشه را محکم در دستم می گیرم و فشار میدم. می بینم که از سرما داره می لرزه. شال گردن سرخم را باز می کنم به دور گردنش میبندم و می گم. نه عزیزم. تو بدنبال اونها نمیری. تو پلیس نمیشی، تو معلم میشی. جامعه و این منطقه به معلم خوب و دلسوز بیشتر نیاز

منفعت کودکان بر هر ملاحظه و منفعت ملی، مذهبی، نژادی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک مقدم است!

به کمپین دفاع از حقوق کودکان بپیوندید.

نهاد کودکان مقدمند، کمپین بین المللی برای دفاع از حقوق کودکان است.

ترحم یا حمایت؛ نیاز کودکان کار!

خیابان با آنها رو در رو می شوند و گویای آینده ای مبهم و ناشناخته برای خود این کودکان و جامعه می باشد. در واقع کودکان کار پدیده ای هستند که به کمبود هایی مانند: کمبود عاطفه، توجه، علاقه و... مبتلا هستند و در جامعه برای این پدیده ها باید چاره ای اساسی اندیشید. معضل کودکان کار در ایران نیز از مشکلات بنیادین در جایگیری طبقات اجتماعی است. امروزه در ایران از جانب حکومت برخورد های قابل تاملی با کودکان کار می شود و به جای چاره اندیشی برای این افراد، تنها دلسوزی های زود گذر و ناپایدار مرهم زخم آنها می باشد که اوج گرفتن این دلسوزی ها منجر به کمک های مختصر مادی می شود که جز ترویج تکدی گری فایده ای اساسی برای آنها ندارد. مشکل بزرگتر آن است که مسئولین هیچ نگاه کارشناسانه و عمیقی به این موضوع ندارند و درصدد رفع این معضل نیستند، و سازمانها و نهادها راه حل این مشکل را به یکدیگر واگذار می کنند.

برای نمونه به نقل از جام نیوز یکی از سایتهای کاملا طرفدار حکومت در ایران، جاوید سبحانی فعال حقوق کودکان می گوید: ما برنامه منسجمی برای تغییر در خاستگاه های اجتماعی این کودکان نداریم. درآمار تخمینی سازمان جهانی کار در سال ۱۹۹۵ بیش از ۷۱ / ۴ درصد کودکان بین ۱۰ تا ۱۴ سال در ایران از لحاظ اقتصادی فعال هستند. متأسفانه نگاه عمومی در جامعه به کودکان کار مثبت و صحیح نیست و نگاهی بر گرفته از تحقیر است و این بیانگر فاصله فرهنگی



دیگر نیز تغییر می یابد. مارکس، مراحل تاریخ بشری را براساس همین نظامهای اقتصادی شرح می دهد. (ریمون آرون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه شناسی) بر پایه این نظریه طبقه سرمایه دار آموزه هایی را برای حفظ موقعیت خود در جامعه القا میکند که طبقه کارگر و ضعیف را به تحمل مشکلات و سختی ها برای دست یابی به امکانات اولیه زندگی فرا میخواند. در چنین شرایطی است که کودکانی از همین خانواده های ضعیف و کم درآمد در سنین پایین تنها برای باقی ماندن در رقابت زندگی، مجبور به کار در شرایط دشوار جامعه می شوند. از این رو کودکان کار در شرایط بسیار نامطلوب از نظر تغذیه، بهداشت، سلامت روح و... قرار دارند. این شرایط نابسامان غیر از هزاران مخاطرات دیگر مانند گرفتاری در دام اعتیاد، تکدی گری، دست زدن به اعمال مجرمانه، رو آوردن به فحشا و... است که در طول مدت حضورشان در عرصه کار و

شادی صبوری

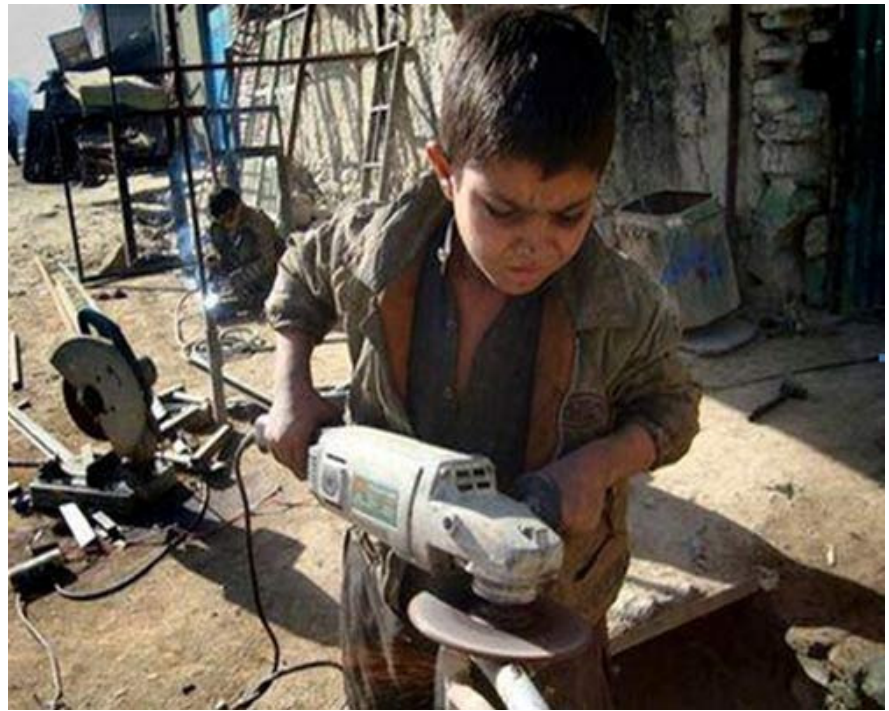
بین مقاله به هدف نگاهی چند به موقعیت درد آور کودکان کار و خیابان در ایران نگاشته شده است. در حال حاضر جامعه ایران دقیقاً مطابق نظریه تضاد یا ستیز (Conflict theory) است. این نظریه که با نوشته های کارل مارکس شهرت یافته، ادعا میکند جامعه از دو طبقه اجتماعی تشکیل شده است، طبقه دارا و طبقه ندارا. این دو طبقه پیوسته با یکدیگر در حال تضاد و ستیز می باشند. طبقه دارا برای حفظ موقعیت خود تلاش میکند، زیرا منافعش در آن است و طبقه ندارا برای برهم زدن این وضع و رسیدن به دارایی و امکانات زندگی. از نظر مارکس ریشه این درگیریهای قشری در جامعه به اقتصاد برمی گردد، زیرا اقتصاد زیربناست و سایر نهادهای اجتماعی از جمله، آموزش و پرورش و سیاست روینا هستند و در صورت تغییر اقتصاد، تمام نهادهای

بسیار اندکی از کودکان (دو درصد) تنها به مشاغل غیر متعارف شامل تنفروشی، خرید و فروش مواد و جیب بری می پردازند.

با آمار بدست آمده از سازمان بهزیستی میانگین درآمد این کودکان ۲۳ هزار تومان در روز است. مشکلات اقتصادی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی (آزار جسمی، خشونت و...)، قانونی نارسایی از وسیع ترین مشکلات کودکان کار در جامعه است. در ایران به دلیل بی توجهی مسئولان به کودکان کار با آسیبهای اجتماعی زیادی روبرو هستند که هیچ نظارت هدفمندی بر روی آنها انجام نمی گیرد همین بی توجهی عامل اصلی آوارگی و مبتلا شدن این کودکان به بیماری های سخت میشود که هرگز در به وجود آمدن آن سهمی نداشته اند.

از سال ۱۳۷۷ تاکنون به دفعات زیادی اقدام به جمع آوری کودکان کار و خیابان بعنوان ساماندهی آنان انجام گرفته است که جز صرف هزینه و ایجاد مشکلات برای کودکان نتایج مثبتی برای آنان نداشته است و تا وقتی دولت جسارت تغییر در ساختار توزیع منابع و منافع را نداشته باشند و از این مسیر راهی به سوی تنها راه واقعاً مطمئن برای کاهش فقر که همان ایجاد شغل برای شهروند بالغ می باشد، قادر به انجام اقدامات مؤثر برای کودکان کار و خیابانی نیستند و سرنوشت کودکان کار به اقدامات دولتها برای بهبود کیفیت زندگی بزرگسالان بستگی محض دارد.

اما راه حل این مشکل با وجود مسائل مطرح شده تا در زندگی اقشار کم درآمد و خانواده های بی سرپرست و بد سرپرست تغییری حاصل نشود معضل کودکان کار و خیابان هرگز حل نخواهد شد.*



تعداد کودکان کار ارائه شده مربوط به سال ۱۳۸۵ است و طبق آن جمعیت کودکان کار در کشور یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر است. آماري که طی ۷ سال گذشته و باتوجه به افزایش مشکلات اقتصادی در ایران باید به بیش از ۲ میلیون نفر رسیده باشد در یک جمع بندی دیگر برخی از کارشناسان آسیب های اجتماعی، معتقدند جمعیت کودکان کار کشور حداقل باید بیش از سه میلیون نفر باشد. براساس یافته های پژوهش گسترده سازمان بهزیستی ایران نتایج پژوهش طرح سنجش رفتارهای پرخطر در کودکان کار و خیابان در سال ۱۳۹۱ سن ورود کودکان به خیابان، ۴ تا ۱۸ سالگی بوده است و کودکان ۱۰ ساله بیشترین تعداد کودکان خیابانی را تشکیل می دهند.

بیشتر کودکان خیابانی به کارهای متعارف به ویژه دستفروشی (۲/۷۳ درصد)، باربری و پادویی (۸/۶ درصد) زباله گردی و جمع آوری ضایعات نان (۸/۶ درصد) و تکدی گری (۷/۵ درصد مشغولند و تعداد

ادامه از صفحه پیش ...

مسئولین ایران با جامعه جهانی می باشد زیرا ما شاهد هستیم که در دهه ۱۶۹۰ جان لاک طرحی پیشنهاد داد که بر اساس آن در تمامی محلات و مناطق شهری (مدارس کار) تشکیل شود که تمام کودکان از ۳ تا ۱۴ سال موظف به حضور در آن مدارس شوند. در این صورت دیگر کودکان میل چندانی به کارکردن نداشتند ولی پس از گذشت ۴ قرن از این رویداد هنوز در ایران بر سر این که مسئولیت ساماندهی کودکان کار به عهده چه ارگان یا سازمانی است اختلافاتی دیده می شود. مشکل اساسی این است که ما قوانین و آیین نامه های اجرایی در این زمینه کم نداریم ولی ارگانی حاضر به قبول این مسئولیت نیست. کودکان کار و خیابان که جزء قشر ضعیف جامعه هستند پیش از رسیدن به سن قانونی، ناگزیر وارد بازار کار می شوند و همین امر مانع رشد طبیعی، اجتماعی، روانی و جسمانی آنها می شود. هیچ وقت آمار دقیقی از وضعیت و تعداد این کودکان در دسترس قرار نگرفته تنها آماري که از سوی مرکز آمار ایران از

دانش آموزانی که "پتو" به مدرسه می‌برند!

های وزیر آموزش و پرورش رژیم اسلامی بی پایه و بدون پشتوانه اجرایی بوده و خواهند بود. وعده های دروغین این وزیر، صدای نمایندگان مجلس اسلامی رژیم را نیز در آورده است، تا جائیکه آنها سعی در کشیدن وزیر آموزش و پرورش به مجلس اسلامی و قصد استیضاح نامبرده را به بهانه بی لیاقتی در جهت عدم اجرای سیاست ارتجاعی-مذهبی بر مبنای سند تحول بنیادین آموزش و پرورش را در دستور دارند، تا با توسل به حيله شرعی پوششی موقت بر عدم موفقیت سیاستهای

ارتجاعی- مذهبی رژیم اسلامی در نهاد آموزش و پرورش بگذارند، تا در این ارگان وابسته به رژیم اسلامی، پروژه فساد نیمه و نا تمام رحیمی معاون اول احمدی نژاد را، در دولت "تدبیر و امید"، به اتمام رسانند.

اما خبرگزاری دولتی مهر، گزارشی تهیه کرده است که بعد از گذشت ۳۶ سال از حاکمیت اسلام در ایران، تحت حاکمیت این دارو دسته مسلمان و دیکتاتور در نوع خود خواندنی است.

به گزارش خبرنگار این خبرگزاری، در دو دبیرستان دخترانه کوثر و دکترحسابی، در شهرستان کوهدشت در استان لرستان بیش از ۲۰ روز است که به دلیل نقص در وسایل گرمایشی به سیستم جدیدی روی آورده اند تا دانش آموزان برای حضور در کلاس های درس با خود پتو به مدرسه ببرند. این وضعیت به گونه ای است که دانش آموزان مجبورند برای تحمل فضای سرد زمستانی کلاس ها، از پتوهایی استفاده کنند که از خانه های خود می آورند!؟!

اینگونه فشارها بر زندگی مملو از فقر و



سیاسی خود همچنان ادامه می دهد، که خوشبختانه در این عرصه نیز موفقیت چندانی کسب نکرده است.

توسل به پدیده فریب و حيله شرعی در عرصه های گوناگون از جمله آموزش و پرورش اسلامی، توسط مسئولین این ارگان حکومتی که قرار است، آموزش و پرورش ۱۲ میلیون و نیم دانش آموز را عهده دار باشند به امری روز مره و عادی تبدیل شده است.

به گزارش ایرنا، فانی وزیر آموزش و پرورش رژیم اسلامی، در آغاز سال تحصیلی جاری در شهر اراک گفت، "آموزش و پرورش از هشت ماه قبل فعالیت برای باز گشائی موفقیت آمیز مدارس را آغاز کرده و در این راستا امکانات لازم در استانهای مختلف کشور فراهم شده است."

به گفته این وزیر دروغگو و فریبکار در دولت "تدبیر و امید"، تا کنون ۱۳، ماه از وعده های پوچ و کذب نامبرده سپری شده است، اما طی این مدت نه تنها در موردی که در این نوشته کوتاه به آن اشاره خواهم کرد، بلکه بیش از نود در صد از وعده



شمس الدین امانتی

سیستم فکری غالب بر نحوه عملکرد مسئولین رژیم اسلامی، ترکیبی است از حيله شرعی به منظور فریب افکار عمومی و سرکوب عریان توده های مردم تحت ستم براساس دین اسلام و مذهب تشیع، که قدمت آن به طول عمر رژیم سرکوبگر اسلامی می باشد. مجریان این سیاست نه اینکه موفقیتی چندانی را در این زمینه کسب نکردند بلکه اعمال سیاست فریب و سرکوب منجر به شناخت واقعی از ماهیت ارتجاعی - مذهبی رژیم اسلامی و تنفر از اسلام شد

توهم به رژیم اسلامی، در میان طیف وسیعی از خودیهای این نظام در حال فروپاشی است، رژیم اسلامی بمنظور جبران شکست این پدیده در میان خودیها، با توسل به زور، دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام مخالفین سیاسی خود جهت کسب اعتبار از دست رفته اش، در میان غیر خودیها به قلع و قمع مخالفین

نظام حکومتی او که نماینده خدا در حکومت کردن بر بندگان است، تهمت می زنند!؟

آنچه که به طور خلاصه شرح آن رفت از جمله موانعی است که در فصل سرما، در اغلب مدارس ایران علاوه بر اتلاف وقت در امر آموزش و پرورش، گاهی منجر به آتش سوزی بخاری های نفتی در کلاس درس و نهایتاً منجر به سوختگی، مسمومیت، خفگی و مرگ دانش آموزان خواهد شد (مدرسه دخترانه روستای شین آباد از توابع پیرانشهر).

ترس ناشی از این گونه حوادث، آموزش و فراگیری در مدارس و مراکز آموزشی را با موانع جدی روبرو کرده و خواهد کرد. در چنین جو و فضائی دانش آموزان نه تنها قادر به یادگیری نیستند بلکه ترس از این نوع حوادث زمینه برای شادی، نشاط و نهایتاً قدرت خلاقیت و یادگیری را از آنها سلب خواهد کرد.

اگر مسئولان دزد، فاسد و غارتگر امثال رحیمی ها معاون سابق احمدی نژاد، آقازاده ها و آقایان آنان که جزو سکاندان این نظام فاسد و سرکوبگرند و هزینه های دهها میلیارد دلار برای گروه های تروریستی و اعمال سیاستهای ضدانسانی در عراق، لبنان، فلسطین سوریه و ... اجازه دهند، حل این معضل با اختصاص دادن بودجه دزدیده شده از جیب والدین دانش آموزان و دیگر کارگران و مزدبگیران ایران به سادگی قابل حل است.

با پایان عمر ننگین رژیم اسلامی به این همه ستم، نابرابری و اجحاف نیز پایان داده خواهد شد. در چنین شرایطی نه دانش آموزی بر اثر حوادث ناشی از بخاری های نفتی در آتش خواهد سوخت و نه دانش آموزان دبیرستانهای دخترانه کوثر و دکتر حسابی در شهرستان کوهدشت برای گرم شدن خود در کلاس درس از خانه با خود پتو به مدرسه می آورند.*



گرفته است."

دانش آموز دیگری مدعی است، "تاکنون به دلیل وضعیت سرمای کلاسها برخی از دانش آموزان سرما خورده اند."

جالب ترین بخش این گزارش ادعای مدیر نو سازی است که سخنانش بر همان پاشنه و منوال سابق می چرخد. همان حيله شرعی غالب بر سیستم فکری وزیر آموزش و پرورش رژیم اسلامی است که با متد حيله شرعی، آموزش و پرورش یافته است.

مدیرکل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان لرستان در این رابطه در گفت و گو با خبرنگار مهر، با رد مشکل سیستم گرمایشی این دبیرستان ها می گوید، "در بازدیدی که هفته گذشته از دبیرستان های کوهدشت داشتیم، مشکل جدی ای در این زمینه وجود نداشت!"

در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی، اشکارا در همه عرصه ها با چنین مسئولان بی درایت، خشک مغز و دروغگو مواجه هستیم. طبق اظهارات این مأمور رژیم، ادعای مسئولین این مدارس کذب محض است و دانش آموزانی که در مدرسه و کلاس درس، خود را با پتویی که از خانه می آورند، پیچیده اند و از شدت سرما در کلاس درس دستکش به دست میکنند، دروغگو و به احتمال قوی به این مأمور رژیم و

فلاکت خانواده های دانش آموزان در حالی است که علاوه بر پرداخت هزینه شهریه سالانه، هزینه سرویس مدارس، هزینه لوازم التحریر و کتب درسی توسط والدین دانش آموزان، این سیستم نوین از خانه به دوشی در این دو مدرسه دخترانه نیز بخشی از پروژه ای است که بدون سرو صدا جانشین بخاری نفتی و سایر وسائل گرمایشی رایج در مدارس کوهدشت خواهد شد، با این تفاوت که بدون هزینه برای بخش اداری نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس استان لرستان، جایگزین سیستم گرمایشی در دو مدرسه دخترانه در این استان شده است.

یکی از دانش آموزان دبیرستان کوثر به خبرنگار مهر، می گوید: "وضعیت سرمای کلاسها به قدری حاد است که حتی نمی شود از ماژیک ها استفاده کرد، چون تا چندکلمه با آنها نوشته می شود یخ می زنند."

این دانش آموز ادامه می دهد "بچه ها مجبورند برای گرم شدن از خانه با خود پتو بیاورند که این هم جوابگو نیست!" دانش آموز دیگری در حالیکه پتوی مسافرتی را به دور خود پیچانده است، می گوید: "باور کنید قادر به یادگیری هیچکدام از درسها حتی ریاضی که بسیار برایمان مهم است، نیستیم چون سرمای شدید اجازه فکرکردن را از ما

ویژه آزادی بهنام ابراهیمزاده زندانی سیاسی فعال دفاع از حقوق کودکان

منتقل شد. و او با خواست بازگشت به بند زندانیان سیاسی همچنان در اعتصاب غذا بسر میبرد. بنا بر خبرها بر اثر اعتصاب غذا معده بهنام دچار خونریزی شده و در وضعیت جسمانی بدی بسر میبرد. خواست فوری دیگر او اجرای فوری قانون تفکیک جرایم است.

بهنام ابراهیمزاده ۴ سال است که در زندان است و به ۵ سال حبس محکوم شده است. اکنون رژیم اسلامی برای او پاپوش دوزی کرده و میخواهد او را با اتهاماتی چون تماس با "احمد شهید" و همکاری با مجاهدین محاکمه کند. بهنام به این پرونده سازی معترض است و مقامات زندان او را با ضرب و شتم و دستبند تلاش کرده اند به دادگاه ببرند. برای همین است که بهنام را به بند ۱ "اندرزگاه" رجایی شهر انتقال داده اند. وضعیت بهنام ابراهیمزاده بشدت نگران کننده است.

جرم بهنام دفاع از حقوق کارگر، حقوق و حقوق انسانهاست. بهنام ابراهیمزاده در زندان نیز سکوت نکرده و بر روی خواستههای انسانی خود پافشاری کرده است. از جمله آخرین نامه بهنام از زندان رجایی شهر است. او در این نامه ضمن اشاره به وضعیت خود، از وضعیت اسفبار ۷۰۰۰ زندانی در این گوهر دشت سخن میگوید و از جهانیان میخواهد از او و از خواستههایش و از زندانیان سیاسی در ایران حمایت کنند.

بهنام ابراهیمزاده بخاطر شکنجههای درون زندان از بیماریهای متعددی چون درد کلیه، خونریزی لثه ها، درد کمر و گردن رنج میبرد. او نوبت عملی جراحی داشته است و مقامات قضایی جمهوری اسلامی مانع درمان او شده اند. این



به کارزار "بهنام را آزاد کنید" بپیوندید وضعیت بهنام ابراهیمزاده نگران کننده است

بهنام در روز ۱۹ دسامبر دست به اعتصاب غذای خشک زد و روز ۲۱ دسامبر بدلیل اینکه سه روزی میشد که اعتصاب غذایش را به اعتصاب غذای خشک تبدیل کرده بود، بیهوش شد و وی را به بهداری بیمارستان انتقال دادند. اما بهنام اجازه نمیداد که به وی سرم وصل کنند و در آخر در برابر اینکه تا سه روز دیگر خواستههای وی رسیدگی خواهد شد، با وصل کردن سرم به اعتصاب غذای خشک خود خاتمه داد ولی اعلام داشت که تا وقتی او را به بند زندانیان سیاسی گوهر دشت، یعنی سالن ۱۲ این زندان انتقال ندهند به اعتصاب غذایش ادامه خواهد داد.

بدنبال این کشاکش ها روز ۲۷ دسامبر بهنام به جای انتقال به بند زندانیان سیاسی (بند ۱۲) به بند دو زندان رجایی شهر

بهنام ابراهیمزاده عضو کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلهای کارگری، فعال دفاع از حقوق کودک و از رهبران و چهره های شناخته شده و محبوب کارگری در ایران است. او هم اکنون در وضعیت نگران کننده ای در زندان رجایی شهر بسر میبرد. بهنام از سوم دسامبر تا کنون در اعتراض به انتقالش به بند ۱ اندرزگاه زندان رجایی شهر که محل نگاهداری زندانیانی است که قتلی مرتکب شده و یا در بازار فروش مواد مخدر بوده اند، و در اعتراض به پرونده سازی های جدید برای وی و رفتار خسونت بار و توهین آمیز علیه او در اعتصاب غذا بسر میبرد. از همین رو وضعیت جسمانی وی وخیم است و در این مدت چند بار بیهوش گردیده و با افت شدید فشار خون روبرو شده است.

هم از لحاظ سنّ کودک حساب میشود اما باید رشد و بلوغ را تصاعدی طی می‌کردم تا بتوانم هم تسکینی برای دردهای خودم باشم تا بتوانم محکم تر به جنگ بیماری بروم و هم جای خالی‌تو را برای مادرم پر کنم، تو برای از بین بردن کار کودک فعالیت میکردی و این یکی از جرم‌های تو بود که به زندان محکوم شوی اما من به عنوان فرزند تو که کودکی بیش نبودم حتی مجبور به کار کردن شدم و همین باعث شد تا بیشتر و بیشتر برای انسانهایی همچون تو احترام قائل باشم چون زندگی خود را وقف فعالیت برای از بین بردن کار کودک کردید.

در این چند سال کمبودهای عاطفی و احساسی زیادی داشته و دارم هر بار که کودکی را به همراه پدرش میبینم بی اختیار اشک می‌ریزم و به فکر تمامی کودکانی هستم که پدر دارند ولی از دیدن پدرانشان محروم هستند و باید از پشت میله‌ها با پدرانشان ملاقات کنند، ولی باز به خودم دلداری میدم و میگم این روزها می‌گذره و تو آزاد میشی و این کمبودها جبران می‌شه، اما هر دفعه که خبر شکنجه یا تبعید به زندانی دیگر یا اعتصاب غذای تو را می‌شنوم تمام روح و جسم گویی همچون تو به بند کشیده شده و استرس باعث میشود که بیشتر و بیشتر بیماری بر من غلبه کند اما هر بار که در شرایط بهتری هستی و صدایت را از پشت تلفن می‌شنوم من هم انرژی بیشتری میگیرم و راحت تر به جنگ بیماری میروم.

تو باید بمانی پدر، باید بمانی چون ما و خیلی‌ها به وجود تو نیاز دارند، تو باید بمانی چون بودن تو باعث دلگرمی من، مادرم، خانواده و خیلی از کودکان کار و کارگرانی که تو به عشق اونها متحمل زندان شدی، می‌دونم که خیلی‌ها تو این مدت که اعتصاب غذا کردی و الان یک ماه تو اعتصاب غذا هستی ازت خواستند که اعتصاب غذا را بشکنی اما تو قبول

در اطلاعیه شماره ۱۵ گزارش کردیم که اتحادیه کارگران پست طی نامه‌ای به حسن روحانی حمایت خود را از بهنام ابراهیم زاده از رهبران کارگری در بند و خواستهای او اعلام کرده است.

در ادامه این همبستگی رئیس سراسری این اتحادیه دنیس لمولین با ارسال عکسی که در آن کاغذی به دست گرفته و روی آن نوشته شده است "بهنام را آزاد کنید" حمایت همه جانبه خود را از این کمپین اعلام داشته است.

در پیام اتحادیه کارگران پست در حمایت از بهنام ابراهیم زاده، دنیس لمولین به نمایندگی از سوی ۵۴۰۰۰ کارگر این اتحادیه مینویسد:

"از طرف ۵۴۰۰۰ عضو اتحادیه پست کانادا خواستار آزادی بهنام ابراهیم زاده فعال کارگری و فعال دفاع از حقوق کودک که بطور ناعادلانه ای ۴ سال است که در زندان است، هستیم. ما همراه با نهادهای انسانیست در سراسر جهان نگرانی خود را اعلام میکنیم. ما بویژه از وخامت بیشتر وضعیت جسمی بهنام ابراهیم زاده بعد از اعتصاب غذای اخیر وی نگرانیم. ما همچنین نگران انتقال او به بند زندانیان غیر سیاسی و خطر جانی برای او هستیم. ما درخواست آزادی فوری او از زندان هستیم"

کمپین برای آزادی بهنام ابراهیم زاده ادامه دارد.

کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی
کمپین برای آزادی کارگران زندانی
نهاد کودکان مقدمند

نامه نیما ابراهیم زاده به پدرش
بهنام ابراهیم زاده

پدر عزیزم

این چند سال که تو در بند بودی من محکوم به بلوغ فکری شدم هر چند هنوز

درحالیست که فرزند او نیما ابراهیم زاده به بیماری سرطان تحت درمان است و بهنام حتی از بودن در کنار فرزند بیمارش محروم است. خانواده بهنام نیز تحت فشار قرار گرفته اند.

بهنام ابراهیم زاده جاننش در خطر است. ما با اعلام کارزار "بهنام را آزاد کنید" از مردم مدافع حقوق انسان در ایران، سازمانهای کارگری و نهادهای انسانیست در سراسر جهان دعوت میکنیم که برای نجات جان بهنام با این کمپین بپیوندند. تنها يك کارزار قوی و وسیع جهانی میتواند بهنام را نجات بدهد.

کارزار "بهنام را آزاد کنید" يك کارزار ادامه دار بوده و از امروز ۲۷ دسامبر ۲۰۱۴ برابر با ششم دی ماه ۱۳۹۳ آغاز به کار کرده وخواستار آزادی بهنام ابراهیم زاده است. این کارزار در ادامه فعالیت‌هایش از شما دعوت میکند که در هفته حمایت از بهنام ابراهیم زاده فعالانه و وسیعاً شرکت نمایید.



دنیس لمولین رئیس سراسری
اتحادیه پست کانادا در حمایت از
کمپین "بهنام را آزاد کنید"



مشخصات ماهواره:

هات پرو ۸

ترانسپوندر ۱۵۵

فرکانس ۱۱۲۰۰ عمودی

اف ای سی ۵/۶

سیمبل ریت ۲۷۵۰۰

تلویزیون

۲۴ ساعته

کانال جدید

کانال جدید برنامه‌های ۲۴ ساعته خود را در شبکه "نگاه شما" از ماهواره هاتبرد پخش میکند.

مشخصات شبکه "نگاه شما"

فرکانس: ۱۱۲۰۰

پولاریزاسیون: عمودی

سیمبل ریت: ۲۷۵۰۰

FEC: ۵/۶

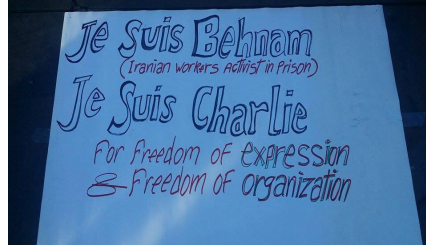
برنامه‌های کانال جدید در شبکه نگاه شما را همچنین میتوانید از طریق GLwiz در گزینه تلویزیونهای ایرانی مشاهده کنید:

www.glwiz.com

مشخصات کانال جدید
را به دوستان و آشنایان
اطلاع دهید.

طومار حمایت از بهنام ابراهیم زاده که پس از هفته همبستگی نیز ادامه خواهد داشت در دسترس همگان جهت امضا قرار گرفته است. لازم به ذکر است با هر امضا این طومار يك نامه اعتراضی به سازمان جهانی کار، اتحادیه اروپا و احمد شهید ارسال میشود.

در هفته حمایت از بهنام ابراهیم زاده، برنامه پخش مستقیم کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی که شیوا محبوبی سخنگوی این کمیته، هر هفته در کانال جدید آنرا ارائه میدهد، به کمپین حمایت از بهنام ابراهیم زاده اختصاص یافت و بینندگان بسیاری روی خط آمدند و حمایت خود را از بهنام ابراهیم زاده اعلام داشتند. همچنین یک بخش مهمی از برنامه تلویزیونی کارگران و یک دنیای بهتر به این موضوع اختصاص داشت.*



نکردی اما تو باید بمائی و ماندن تو هم جسم سالم تری می‌خواد، من و مامان هم از تو می‌خواهیم که به اعتصاب غذا پایان بدی چون ما بیشتر از بقیه از نظر عاطفی و احساسی به تو نیاز داریم و بودن تو بزرگترین دلگرمی ماست حتی پشت میله‌های زندان، پدرم ما از تو تقاضا داریم که به اعتصاب غذا پایان بدی و دوست داریم این تقاضای ما را رد نکنی.

دوستت دارم پدر عزیزم

به امید آزادی تمام پدران در بند

گزارشی از هفته کارزار حمایت از

بهنام ابراهیم زاده

۱۸ تا ۲۸ دی برابر با ۱۲ تا ۱۸ ژانویه هفته حمایت از بهنام ابراهیم زاده بود. در این هفته نامه‌های حمایتی گرمی از اتحادیه سراسری کارگران سوئد "LO"، اتحادیه سراسری کارگران تونس "UGTT"، سازمان کارگران ساختمانی در کردستان عراق و حمایت شبکه همبستگی کارگران خاورمیانه و شمال آفریقا را دریافت کردیم. این حمایت‌ها ادامه دارد.

در هفته حمایت از بهنام ابراهیم زاده همچنین تجمع‌های اعتراضی در شهرهای لندن در انگلیس، تورنتو در کانادا و گوتنبرگ در سوئد برپا شد. که گوشه‌ای از تصاویر این آکسیونهای حمایتی را در ضمیمه می‌توانید ببینید.

در ادامه برنامه‌های هفته حمایت از بهنام ابراهیم زاده روز ۲۶ دی، برابر با شانزدهم ژانویه طوفان توییتری که همزمان در کشورهای مختلف پیامهای حمایت از بهنام و خواسته‌هایش و همچنین خواسته بهنام را آزاد کنید به صورت نوشته‌های توییتری به مقامات جهانی ارسال گردید.

سازمان عفو بین الملل سوئد

خواستار آزادی فوری بهنام ابراهیم زاده شد

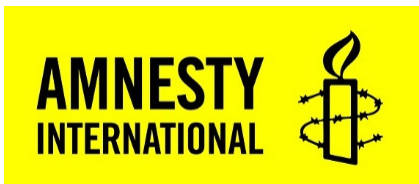
زندانی، کودکان مقدمند در ۶ دی برابر با ۲۷ دسامبر اعلام شده است. کمپین برای آزادی بهنام ابراهیم زاده ادامه دارد. نامه بهنام ابراهیم زاده در مورد وضعیت خودش و وضعیت زندانیان در زندان رجایی شهر به زبانهای مختلف ترجمه و برای نهادهای کارگری و انساندوست در سراسر جهان ارسال شده است. به هر شکلی که می‌توانید با کمپین "بهنام را آزاد کنید" همکاری کنید.

کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان

سیاسی

کمپین برای آزادی کارگران زندانی

نهاد کودکان مقدمند



ضمیمه: ترجمه فارسی نامه

حمایت سازمان عفو بین الملل

(امنستی) سوئد

از بهنام ابراهیم زاده

استکهلم، ۲۹ دسامبر ۲۰۱۴
به: حسن روحانی ریاست جمهوری اسلامی ایران
طبق اخبار رسیده به ما، مطلع گشتیم که وضع سلامتی آقای بهنام ابراهیم زاده بسیار وخیم است؛ ایشان از تاریخ ۳ دسامبر ۲۰۱۴ در اعتصاب غذا به سر می‌برند.

بنا به اخبار رسیده آقای ابراهیم زاده در زندان منتقل شده اند و اکنون به بندی ←



بهداشت زندانها و محرومیت زندانیان از درمان بعنوان بخشی از شکنجه و آزار زندانیان توضیحاتی داد. افسانه وحدت بویژه در مورد بهنام ابراهیم زاده، اعتصاب غذای وی بخاطر انتقالش به بند زندانیانی که قتل کرده اند و اذیت و آزارش در زندان و وضعیت وخیم جسمانی اش بدنبال شکنجه های درون زندان و بعد از اعتصاب غذایی که داشته است، صحبت کرد و بر اهمیت حمایتی جهانی از این فعال کارگری زندانی تاکید گذاشت. در عکس العمل به سخنان افسانه وحدت، خام الیزابت با توضیح اینکه معمولاً عفو بین الملل در پرونده های خصوصی دخالت نمی‌کند، بر اهمیت پرونده بهنام ابراهیم زاده و حمایت از او تاکید گذاشت. نتیجه این نشست تهیه نامه ای در حمایت از بهنام و حکومت رژیم اسلامی در قبال رفتارش با کارگران زندانی، زندانیان سیاسی و وضع اسفبار زندانها خطاب به مقامات مسئول جمهوری اسلامی، خامنه ای، روحانی رئیس جمهور، مجلس اسلامی و لاریجانی رئیس قوه قضاییه جمهوری اسلامی بود. که همانجا این نامه توسط پست و اینترنتی برای آنها ارسال گردید.

کمپین "بهنام را آزاد کنید" از سوی سه نهاد کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، کمپین برای آزادی کارگران

بدنبال نشست افسانه وحدت سخنگوی نهاد کودکان مقدمند، با مسئولین سازمان عفو بین الملل (امنستی) در سوئد، این سازمان طی نامه ای ضمن اشاره به وضعیت وخیم بهنام ابراهیم زاده، خواستار آزادی فوری و قرار گرفتن او تحت درمان و معالجه شده است. در بخشی از این نامه آمده است: "عفو بین الملل بهنام ابراهیم را یک زندانی سیاسی محسوب میکند. ایشان یک مدافع حقوق بشر هستند که تنها به خاطر فعالیت مدنی در عرصه حقوق کارگران و حقوق کودکان دستگیر شده اند."

روز ۸ دی، برابر با ۲۹ دسامبر افسانه وحدت از طرف کمپین "بهنام را آزاد کنید" با الیزابت لوفگرن سخنگوی سازمان عفو بین الملل "امنستی" در سوئد و برتیل اتوسون مسئول اتحادیه های کارگری این سازمان در شهر استکهلم دیدار داشت. بدلیل وضعیت نگران کننده بهنام ابراهیم زاده، این دیدار به طور اضطراری انجام گرفت. در این نشست افسانه وحدت در مورد وضعیت کارگران زندانی و فعالین حقوق انسانی در زندانهای حکومت اسلامی و بطور ویژه در مورد وضعیت بهنام ابراهیم زاده توضیحاتی داد. از جمله او در مورد وضعیت غیر انسانی در زندانها و بدتر شدن هر روزه آن، وضعیت بد غذایی و

حقوق بشر هستند که تنها به خاطر فعالیت مدنی در عرصه حقوق کارگران و حقوق کودکان دستگیر شده اند.

بهنام اکنون چهار سال از پنج سال محکومیت خویش را سپری کرده و قرار است در ماه مارس ۲۰۱۵ آزاد شود. من خواهان آزادی بلافاصله ایشان بر مبنای ملاحظات انساندوستانه هستم تا بتواند در کنار فرزند خود باشد و همچنین به معالجه پزشکی دسترسی داشته باشد.

الیزابت لوفگرن

عفو بین الملل، بخش سوئد

انتظار پاسخ سریع شما را داریم.

عفو بین الملل شعبه سوئد

کپی این نامه برای خامنه‌ای، صادق لاریجانی رئیس مجلس اسلامی، علی لاریجانی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ارسال شده است.

ترجمه: سیاوش آذری -

(کمپین برای آزادی کارگران زندانی)



به خاطر شکنجه‌هایی که متحمل شده بودند فی الواقع بسیار وخیم است. وی دچار نارسایی کلیوی است، اما با این حال از خدمات درمانی محروم گردیده است. بعلاوه فرزند ایشان از بیماری سرطان رنج میبرد. عفو بین الملل بهنام ابراهیم را یک زندانی سیاسی محسوب میکند. ایشان یک مدافع

ادامه از صفحه پیش ...

فرستاده شده‌اند که متهمین به قتل و قاچاق مواد مخدر نگهداری میشوند. شرایط این بند بشدت نا مطلوب هست و جان ایشان در خطر است. بهنام در اعتراض به شرایط زندان دست به اعتصاب غذا زده است. بنا بر اخبار رسیده اوضاع سلامتی ایشان

ده روز است که بهنام ابراهیم زاده

به بند انفرادی ۲۰۹ منتقل شده است

حمایت‌های تا کنونی از بهنام ابراهیم زاده:-

اتحادیه سراسری کارگران سوئد، ال او، اتحادیه سراسری کارگران تونس، جی یو تی تی، سازمان سراسری کارگران ساختمانی عراق، شبکه همبستگی کارگری خاورمیانه و شمال آفریقا، سازمان عفو بین الملل شعبه سوئد، جمعی از زندانیان سایسی در زندان رجایی شهر، اتحادیه کارگران پست کانادا و...

های درون زندان و اعتصاب غذای طولانی‌ای که در اعتراض به این فشارها داشته است، در وضعیت جسمی بدی بسر میبرد. جمهوری اسلامی در قبال سلامتی و جان او مسئول است.

کمپین برای آزادی بهنام ابراهیم زاده ادامه دارد. با توجه به وضعیت اضطراری بهنام از همگان می‌خواهیم که به هر شکلی که می‌توانند حمایت خود را از او و خواستهایش اعلام کنند و به کارزار "بهنام را آزاد کنید" بپیوندند. صدای بهنام ابراهیم زاده در سطح جهان باشیم.

۱ فوریه ۲۰۱۵

اطلاعیه شماره ۱۵:

"کمپین بهنام را آزاد کنید"

مطلع شدیم که ده روز است بهنام ابراهیم زاده از چهره‌های شناخته شده و محبوب کارگری که در زندان رجایی شهر در بازداشت بود، به بند انفرادی ۲۰۹ منتقل شده است. در عین حال تماس و ملاقات او با خانواده قطع است. علت تشدید فشار و شکنجه بر روی بهنام ابراهیم زاده و انتقالش به بند انفرادی ۲۰۹ که ویژه بازجویی است، روشن نیست. وضعیت جسمی بهنام وخیم است. او زیر شکنجه

تأثیر موسیقی بر روند رشد ذهن و روحیه کودکان

گفتگوی تلویزیونی افسانه وحدت با مانلی سدا آموزگار موسیقی کودکان

بارداری به مادران پیشنهاد می کنند. خصوصا بعد از تحقیقاتی که روی قطعات موتزارت نابغه ی موسیقی انجام شد. سه مورد بارز تاثیر گذاری در کارهای او وجود داشت: رشد فکری و خلاقیت، تخیل و تجسم قوی تر و جنب و جوش و هیجان. موسیقی تا حدودی ضریب هوشی را افزایش می دهد و کسانی که می توانند یک ساز بنوازند از زندگی اجتماعی بهتری برخوردارند و در تحصیلات خود موفق ترند. تحقیقات دیگری هم نشان داد، کسانی که بطور منظم موسیقی کار می کنند، بعد از مدتی شکل و قدرت کارایی مغزشون تغییر می کند. محققان اعلام کردند که مغز موسیقی دانان از لحاظ ساختار و عملکرد با دیگر افراد تفاوت های زیادی دارد. مثلا قسمت هایی از مغز که وظیفه ی توانایی های مهارتی و حرکتی و شنیداری و ذخیره ی اطلاعات را بر عهده دارند، به طور محسوسی رشد می کنند و و عملکرد آنها روبه روز بهتر می شود. یک روانشناس اتریشی در این باره می گوید: موسیقی می تواند ضریب هوشی افراد را تا هفت امتیاز افزایش می دهد. موسیقی به دو شکل جسمی و روحی می تواند به انسان ها کمک کند. حتا نشانه های مثبتی در



جلب کرده است. آشنایی با موسیقی برای رشد بهتر و شکوفایی استعداد یک کودک با استفاده از سی دی هایی که در این زمینه تهیه شده، از دوران بارداری مادر شروع می شود. موسیقی ای که اصطلاحا کلاسیک گفته می شود که البته صحیح نیست، چون که سبک کلاسیک فقط مربوط به یک دوران از تاریخ موسیقی است. بیشتر برای دوران

سالهاست که پژوهشگران، به این نتیجه رسیدند که موسیقی بر روان و ذهن انسان تأثیرات مثبت بسیار زیادی دارد و این تأثیرگذاری تا حدی است که تغییر تم شاد، غمگین یا هیجان انگیزه یک قطعه موسیقی، موجب تغییر حالات و روحیه شخص می شود و همین دلیل باعث شد که پزشکان بخصوص روان پزشکان و طب فیزیکی و توان بخشی و کسانی در بخش کار درمانی فعال هستند، بسیار از روش موزیک تراپی یا موسیقی درمانی استفاده کنند و نتایج خیلی خوبی هم تا به امروز در بیماران دیده شده است.

از آنجایی که موسیقی در روند رشد فکری و خلاقیت کودکان، نقش کلیدی دارد، در مسایل آموزشی و تربیتی کودک هم هر روز توجه بیشتری را به خودش

برنامه تلویزیون کودکان مقدمند

سه شنبه شبها از ساعت

۲۳/۳۰ تا ۲۳/۱۵ بوقت ایران

۲۰/۴۵ تا ۲۱ بوقت اروپای مرکزی

لطفا ساعت پخش برنامه کودکان مقدمند را به همگان اطلاع دهید!

ما را از کیفیت برنامه ها مطلع کنید.

www.newchannel.tv

از کودکی در معرض آموزش و بازیهای موسیقایی بوده‌اند، حافظه بسیار بهتری دارند. ریتم، ملودی، هارمونی و... جزو عواملی هستند که موجب تقویت حافظه می‌شوند. شدت حس اعتماد به نفس کودکان را افزایش می‌دهد.

من به همه والدین توصیه می‌کنم که بچه هاشان را به کلاس موسیقی بفرستند، البته بدون توجه به این تفکر که آیا موزیسین خواهد شد یا نه.

پس تا اینجا دیدیم که موسیقی چقدر در بخش آموزشی می‌تواند موثر واقع شود. حالا می‌رویم سراغ روحیه ی کودکان.

با وجود این همه فواید موسیقی برای کودکان، در ایران بچه ها از موسیقی خوب و کلا هر نوع موسیقی محرومند.

اگر بچه ها حق ندارند سازی بنوازند، یا خانواده آنها توان مالی آن را ندارد، اما می‌توانند با گوش دادن به موسیقی اقلا از شادی و خوشحالی و هیجان بهرمنند بشوند. این مسئله ای است که مذهب و حکومتی مثل حکومت ایران سخت جلو دارش است و وحشت عجیبی از خوشی و لذت بردن مردم دارد و نه تنها کنسرت های پاپ و راک و حتا سنتی را کنسل می‌کند و مجوز نمی‌دهد و صدای زنان حتی برای زنان هم دوباره ممنوع شد.

بلکه با کنسرت‌های کودکان هم بسیار مشکل دارد و خیلی مواقع همان چند گروه فعال و سرشناس موسیقی کودک در ایران را هم تحت فشار زیادی قرار می‌دهد. بارها و بارها مامورینش به کلاس های موسیقی ریختند و ضمن رعب و وحشت زیادی که برای بچه ها ایجاد کردند، سازهای آنها را شکستند و توهین و تحقیرشان کردند. بارها از موزیسین ها درخواست کردند که موسیقی مذهبی و سفارشی برای بچه ها تهیه و اجرا کنند. سر موضوع پوشش بچه های کوچک حتی زیر هفت سال روی صحنه، به کرات پشت صحنه، برخوردهای بسیار



بسپارید. یک استاد دانشگاه در این باره گفت: «هیچ چیزی مانند موسیقی نمی‌تواند همه قسمت‌های مغزی را فعال کند. زمانی که کودکان با موسیقی آشنا می‌شوند قسمت‌های زیادی از مغز آنها به طور همزمان تقویت می‌شوند. کودکانی که موسیقی گوش می‌دهند قدرت شنیداری آنها به طور قابل توجهی افزایش پیدا می‌کند که همین عامل سبب می‌شود مهارت‌های زبان آموزی آنها رشد چشمگیری داشته باشد. این کودکان بهتر می‌توانند الگوهای زبانی را تقلید کرده و فراز و فرودهای خاص هر زبان را تحلیل کنند که همه این مسائل به بهترین شکل می‌توانند روی مهارت‌های زبان آموزی تأثیر مثبت داشته باشد. موسیقی همچنین می‌تواند روی رفتار کودکان تأثیر مثبتی داشته باشد بطوری که کودکان زمانی که به شکل گروهی اقدام به آموزش موسیقی می‌کنند با مفاهیمی مانند همکاری، بردباری و نظم گروهی آشنا شده و آنها را به طور عملی می‌آموزند.

امروزه ثابت شده که حافظه می‌تواند از طریق موسیقی تقویت شود و افرادی که

مغز افراد سالمند و بالای شصت و پنج سال دیده می‌شود. در مورد کودکان ما متوجه می‌شدیم که موسیقی به آنها نظم و توجه و برنامه ریزی می‌آموزد و در زندگی آنها بسیار موثر است.

آموزش موسیقی برای کودکان تا چه حد مفید است و کاربرد دارد؟

مائلی: پرداختن به یک هنر در کنار تحصیل و آموزش کودکان، می‌تواند برای آنها بسیار مفید باشد. موسیقی که از نقاشی و سفال گری و هنرهای دستی، کمی مشکل تر بنظر می‌آید، سرگرمی فوق العاده جذابی برای کودکان است.

در مورد یادگیری موسیقی برای کودکان، قبل از اینکه بخواهیم راجع به تأثیر موسیقی بر روی روحیه ی آنها صحبت کنیم. خیلی کوتاه، اول راجع به اهمیت و کاربرد آن در زندگی

و روند تحصیلی شان بگوئیم. وقتی که شما با یک ساز در حال تمرین کردن هستید، نت خوانی میکنید، زمانبندی‌ها را رعایت کنید و سعی می‌کنید که صداها را بهتر به حافظه خود بسپارید. کلمات را مدت طولانی‌تری در ذهن خود به خاطر

اضافه شد، آن هم موسیقی مجاز و غیر مجاز بود. تعریف این اصطلاح این بود که اگر متن شعر مناسب اسلام جمهوری اسلامی نبود و اگر آهنگش شاد بود و می شد با آن رقصید، مسلماً غیر مجاز بود. خوب این وسط موسیقی صرفاً سنتی ایران باقی مانده بود و هیچ رقیب و سبکی دیگری در عرصه ی موسیقی نداشت. در مدارس بچه ها ورزش صبحگاهی را با خواندن اسم امامان و شعار انجام می دادند. تنها وقت سال که سرودی و آهنگی شنیده می شد، بهمن ماه بود. ما در مدرسه حق دست زدن هم نداشتیم و یادم است معلم پرورشی وقتی ما بنا به دلیلی می خواستیم دست بزنیم

شاید کسی را تشویق می کردیم، می گفت که دو انگشتی دست بزنیم. ظاهراً تا دو انگشت حلال بوده است! درس موسیقی کلاً وجود نداشت و مسئولیت ساختن ترانه ها و اشعار کودکانه هم به شعرای سرسپرده، واگذار شده بود، که باید حاوی پیام اخلاقی می بود و حتماً رنگ و بوی مذهب می داشت. تمام زندگی موسیقایی بچه ها سرود هایی بود اصطلاحاً انقلابی یعنی با موضوع انقلاب یا همان چیزهایی که تلویزیون دولتی هم پخش می کرد و دعای ربنای ماه رمضان، محمدرضا شجریان و دو تا سرود مدرسه ای که شاید بیست سال تکراری پخش شد و دیگر اسباب خنده هم نسل های من بود. از دهه

ی هفتاد به بعد شرایط تغییر کرد، همان طور که گفتم موسیقی مجاز آمد، در شهرها مغازه هایی به اسم سی دی فروشی های مجاز باز شدند که تمام موزیکهای جدید داخلی و فرنگی در همین مغازه ها رد و بدل می شد. هنرستان ها باز شده بودند. کنسرت برگزار می شد ولی حمل آلت موسیقی هم همچنان ممنوع بود، سختگیری ها کمتر شد و پای "عمو ارگی ها" به مهد کودک ها باز شد. حالا دیگر بچه ها در مهد کودک می توانستند یک



موسیقی برای کودکان تولید نشد، کانون پرورش فکری اگرچه دوباره کار خودش را شروع کرد، ولی مثل بقیه ی ادارات دولتی زیر و رو شده بود، کارهای بازنشر شده هم اکثراً سانسور شده بودند. در نتیجه بچه ها موسیقی مطلوب مربوط به سنین خودشان را نداشتند که بشنوند. از طرفی موسیقی حرام اعلام شد. هنرستانهای موسیقی تعطیل شد. ارکسترها منحل شدند و خیلی از نوازنده ها و موزیسین های آکادمیک بعلاوه خوانندگان پاپ و سبک های دیگر همه از ایران رفتند. البته پیش از این اتفاقات هم مدارس تا جایی که من خبر دارم فقط کلاس سرود خوانی داشتند.

ولی اتفاق بدی که افتاد، ممنوعیت موسیقی و بهتر بگویم ممنوعیت هر گونه شادی و خوشحالی بود. شما به غیر از اینکه حق حمل یک ساز را نداشتید، حق شنیدن موسیقی دلخواه را هم نداشتید، یعنی جلوی ماشینها را می گرفتند و می پرسیدند که آیا ضبط صوت دارید؟ و اگر داشتید، ماشین را می گشتند تا ببیند چی گوش دادید و اگر موردی پیدا می شد، همان جا نوار کاست را می شکستند. جالبه که یک اصطلاح جدید به موسیقی

نامناسبی با این کودکان شده است. به غیر از اینها، شادی و هیجان و خنده حق تمامی کودکان است و روحیه ی آنها را سالم و سرحال بار می آورد. به همان اندازه هم وقتی کودکان موسیقی افسرده و کلیپ های نامناسب ببینند در روحیه ی آنها تاثیرات منفی و مخربی خواهد گذاشت. راجع به موسیقی درمانی صحبت کردیم که از اونجایی که مذهب کلاً مخالف هر گونه علمی هست. اصلاً از موسیقی درمانی استقبال حمایتی نمیکنه.

وضعیت موسیقی کودکان و آموزش در مدارس و مهد کودک های ایران چگونه است؟

اولین مشکل اینست که ما الان سال هاست که آلبوم تولید شده مورد قبولی برای موسیقی کودکان نداریم. در دهه شصت، برای آخرین بار یک آلبوم موسیقی کودک منتشر شد، اثر ثمین باغچه بان که این آلبوم خارج از کشور تهیه و اجرا شده بود و اول اجازه انتشار به این آلبوم داده نشد، اما مدتی بعد که نمیدانم البته چقدر گذشته بود، منتشر شد که سازنده این اثر، دیگر ایران را ترک کرده بود. بعد از آن تا مدتها و مدتها اثر

ادامه از صفحه پیش ...

ساعتی را در هفته بزنند و بخوانند. مدارس فرقی نکرده بود، بچه ها را به خاطر داشتن یک واکمن و یک سی دی پلیر یا چند تا عکس خواننده، ممکن بود به راحتی از مدرسه اخراج کنند. اما این هیچ تاثیری در اشتیاق بچه ها به یادگیری موسیقی و رقص و آواز نداشت. اگرچه به مراکز موسیقی دایما یورش می بردند، به مهمانی های مردم در خانه هاشان به خاطر پخش موسیقی، بدون مجوز حمله میکردند. اما بچه ها موسیقی های قدیم و جدید را از هر راهی پیدا کردند و گوش دادند و زدند و رقصیدند. ظاهرا سالهای تلخ و عبوسی برای مردم گذشت، اما وجود کنسرت های پاپ امروز، تشکیل گروه های زیر زمینی و ساختن کلیپ موسیقی اعتراضی نشان دهنده ی علاقه ی هرچه بیشتر نسل جدید به یادگیری موسیقی و خوانندگی و رقص است و این نتیجه را حاصل کرد که پشت این بگیر و ببند ها و تهدیدات مداوم، تمام مدت مردم خواستار چیزی بودند که جزیی از وجود یک انسان است. جزء عاطفه و احساساتشان. شاید با زور و تهدید تا حدودی مردم را بشود محدود کرد. اما احساسات انسانی را هرگز نمی شود

سانسور کرد. این حکومت مردم را و نسل کوچک متولد جنگ را محکوم به غم و عزاداری کرد ولی هیچ کس نپذیرفت. الان نزدیک نه ماه است که تمام کلاس های موسیقی فرهنگسراها تعطیل شده و می بینید که در شهر تهران، نوازنده های جوان بدون مجوز و با آگاهی به خطر و آزار و اذیتهای مامورین، آمدند و در خیابانها ساز می زنند. از آنطرف میگویند که اجرای موسیقی و رقص و آواز در مهد کودکیها فاجعه است. بله، فاجعه است البته نه برای بچه ها، بلکه برای کسانی که گذران زندگی شان، از راه روضه خوانی و تزیین غم و اندوه و افسردگی به جامعه است.

مردم در مقابل فقر و فلاکتی که به آن دچارند، بیشتر از قبل هنر را حمایت میکنند. حمایت از موزیسن هایی که به خیابان آمدند، کودکانشان که نیاز به شادی و خنده و هیجان دارند، تا انرژی کودکانشان را تخلیه کنند. مبارزه فرهنگی با حکومتی که سال در تلاش نابودی فرهنگ و هنر بوده است. وقتی که سر کلاس از بچه های کوچک می پرسیدم برای چی آمدی کلاس موسیقی؟ جواب می داد: اومدم خوشحال باشم. اومدم با دوستانم شادی کنم. وقتی بچه های کار

می آمدند، می گفتند: این چند ساعتی را که در هفته در کلاس موسیقی هستیم، باعث می شود که بتوانیم بقیه ی روزها را بهتر تحمل کنیم و امیدوارم باشیم. الان هم کلاسهای گروهی موسیقی ما، بازده خوبی برای بچه های جنگ زده سوری داشته و با آگاهی به این که چه فجایی را پشت سر گذاشتند و همچنان هم سخت زندگی می کنند، تلاش می کنیم و تنها هدف مان این است که روحیه شادی و زندگی را دوباره به آنها باز گردانیم.

در آخر هم در جایی خواندم که آلبوم موسیقی مذهبی دارد برای بچه ها تولید میشود که احتمالا بزور و بلا در مدارس و مهد کودک ها به خورد بچه ها بدهند که مطمئنا این پروژه تبلیغاتی هم راهی به جایی نخواهد بود.

واقعیت جامعه همان نسل جوانش هست که موسیقی را با ممنوعیت کامل به خیابانها برد و کلیبی از روحیه شاد و امیدوارش ساخت و به تمام آن سالهای غمبار و پر از اختناق دهن کجی کرد. واقعیت جامعه، کودکانش هستند که راهی کلاس موسیقی می شوند و با منطق درست و ساده کودکانه شان می خواهند که میان این ممنوعیت ها، دنیای شادی را باهم بسازند.*

ادامه از صفحه ۸ - افسانه وحدت.

با قدرت رسیدن ...

ابتدائی ترین حقوق خود محروم و به بازار کار و خیابان ها کشیده شده اند تا کمک خرج خانه باشند. درس خواندن برای بخشی از مردم هرسال بیش از سال پیش به پدیده ای تجملی و لوکس تبدیل شده و از دسترس مردم زحمتکش بدور و هر روز دور تر میشود. دستاورد ۳۶ سال حکومت اسلامی دهها هزار کودکی است که برای ارتزاق در میان زباله میگردند. کودکان و زنانی که کارتون خواب شده اند. میلیونها کودک که از چرخه تحصیل باز مانده اند. دستاوردش هزاران کودکی

که پدرش، مادرش، خواهر یا برادرش یا یک عزیزی از فامیلش به دست جنایتکار این حکومت به قتل رسیده اند. دهه فجر را جشن میگیرند تا بر روی اجساد ریخته جباری ها دلارا دارابی ها، بهنام زارع ها و بهنود شجایی ها و ... برای انقلابشان پایکویی کنند. برای تولید کودکان کار و سونامی کار بزرگسالان جشن میگیرند. برای اینکه مردم را از شدت تنگدستی و ادار به فروش اندام های بدن خود مجبور کرده اند جشن میگیرند. به روی خون دهها هزار آزادیخواهی که به دار آویختند و یا تیرباران کردند جشن میگیرند. آوازه اختلاسهای نجومی

مقاماتشان در دنیا پیچیده است و دزدان و جنایتکاران بر سفره خالی مردم به عیاشی مشغولند و پیروزی خود را جشن میگیرند. دهه فجر جشن يك درصد علیه بی حقوقی ۹۹ درصد جامعه است. سعی رژیم در این سالهای شوم حکومتش این بوده که انقلاب ۵۷ را از آن خود کند و آن را انقلاب اسلامی نام نهد.

۲۲ بهمن و انقلاب از آن مردم است که برای رفاه، سعادت و آینده ای بهتر به میدان آمدند. انقلاب تا سرنگونی این رژیم و نجات کودکان از سوء تغذیه، فقر و بی آیندگی ادامه دارد.*



لیلا یوسفی

ایبیزود

آیا او واقعا یک معلم است؟

توسر جیمیم دارم و اجازه نمیدم کسر ازیتت کنه. حالا خیال دخترک راحت شده بود. پدر قهرمانش و شجاعش با یک چاقور گنده آنجا بود. ترس هایش هم رفت. پدر را بوسید و دواش دواش برگشت سر کلاس. پدر در بینش سرفا و آفتاب پریده رنگ پاییز، تمام روز همانجا ایستاد که شرفندگش آنز ایستادگش از هر اعتراضش به رفتار معلم مدرسه بدتر و سخت بود.

ایبیزود بر اساس لطافت واقعه از زندگی کودکش اطراف ما است.

لیوانش چاس به دست، کنار پنجره سر سالن پذیرایی ایستاده بودم. پنجره اس که مشرف به حیاط مدرسه دخترانه است. از آنجا من توانستم حیاط مدرسه را ببینم و آدم ها را به راحتی تشخیص بدهم و حتی حرف هایشان را بشنوم. در آنز لطافت حیاط خالص از شاگردانش بود. شاید تازه به سر کلاس ها رفته بودند، با این وجود یکر دو تا از والدینش، یا بهتر بگویم تا از مادرانش هنوز، پشت در مدرسه ایستاده بودند و باهم حرف می زدند. همه جا ساکت و آرام بود که یک مرتبه در راهرو مدرسه به شدت به هم زده شد و یک دختر بچه گریان و جیغ زنان از پله ها پایین آمد و چنان با سرعت من دوید که سرایدار مدرسه نتوانست به موقع مانع خروج او از مدرسه بشود. اها همینکه که در را باز کرد. مهلم خورد به یکر از مادرانش که هنوز آنجا ایستاده بودند. همدار گریه اش مهلم را برداشته بود. گفت: بابام! بابامو من خوام! من خوام برم خون!!! و آنقدر بر قرار و تقلا کرد که سرایدار و خانم ها کاملا دست و پایشان را گم کرده بودند. یکر از خانم ها از او پرسید: چس شده؟ چه اتفاق افتاده؟! دخترک سؤال او را بر جواب گذاشت و حق حق کنانز گفت: بابامو من خوام! یکر از مادرها به خودش آمد

و گفت: خوب شماره سر تلفنش اش را بده! همین الانش بیس زنگ من زنگ و میاد پیشت! آخه کشتی خودتو بچه از گریه! آرام بگیر. دخترک تند تند توسر جیب هایش را گشت و با دست لرزان کاغذ مهال شده سر صورتش رنگ را جلوس صورت آنز زنگ بالا گرفت. با پدرش تماس گرفته شد. گفته بود: سریع خودم را من رسانم. دخترک کسر آرام گرفت. دوباره زنگ از او پرسید: آخه چس شده؟ دخترک گفت: درمو بلد نبودم، معلم ام گفت: اگر درس نفونر، میروم و من اندازمت در سیاه چال مدرسه و هیچ کس هم خبر دار نمیشم! زنانز آهش کشیدن و سرایدار سرش تکانش داد. بعد از رفتن آنها، دخترک آنقدر آنجا ماند تا پدرش رسید. داستان را براس پدرش هم تعریف کرد. پدرش کسر فکر کرد. احتمالا به اینکم، اگر خواسته سر کودکش را عملش کنده، شاید او هرگز به مدرسه برنگردد. به او گفت: دخترم برم گردر سر کلاس و از هیچ چیز نترس، دوباره دخترک بر قرار شد، اها پدر مجالش نداد و ادامه داد: من هم تا آخر زنگ همینجا وایمیسم و تو من تونر منو از پنجره سر کلاس ببینر. دخترک هنوز مانع نشده بود. پدرش گفت: از هیچتر ترس! من یک کار بزرگ آتشرفخانه

از صفحه فیسبوک کودکان مقدمند دیدن کنید، عضو این صفحه بشوید و با آن همکاری کنید. اخبار، مقالات، عکس و هر اطلاعی از وضعیت کودکان را در این صفحه منتشر کنید

(Kodakan moghadamand)

دبیر نهاد کودکان مقدمند
کریم شامحمدی
karimshamohammadi@yahoo.se
تماس با نهاد کودکان مقدمند

barnenforst@hotmail.com
Tel: 0046-702468454
Fax: 0046-706199054
Address: Barnen Först
Box 48
151 21 Södertälje Sweden

سر دبیر نشریه فارسی
سیامک بهاری

siabahari@yahoo.com

نشریه فارسی ماهانه منتشر میشود و در سایت کودکان مقدمند قابل دسترسی است.

www.barnenforst.com

خواسته‌های فوری جنبش دفاع از حقوق کودکان

نهاد کودکان مقدمند به منظور تسهیل پیشروی و متشکل شدن هرچه بیشتر جنبش دفاع از حقوق کودکان و احقاق حقوق کودک مفاد زیر را بعنوان خواسته‌های فوری و حداقل جنبش دفاع از حقوق کودکان در ایران اعلام میدارد:

۱- تضمین و تامین امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و درمانی کودکان برابر آخرین استانداردهای جهانی بوسیله دولت. دولت موظف است استاندارد واحدی از رفاه و امکانات رشد مادی و معنوی کودکان و نوجوانان را، در بالاترین سطح ممکن، تضمین کند و کمک هزینه های لازم و خدمات رایگان پزشکی و آموزشی و فرهنگی را مستقل از وضعیت خانوادگی کودکان و نوجوانان تامین کند.

۲- ایجاد مهد کودک های مجهز و مدرن به منظور برخورداری همه کودکان از یک محیط زنده و خلاق تربیتی و اجتماعی، مستقل از شرایط خانوادگی.

۳- تضمین حقوق برابر برای همه کودکان صرف نظر از محل تولد، انتساب به ملیت یا مذاهب مختلف. ممنوعیت هرنوع تبعیض علیه کودکان دختر و پسر، مهاجر و غیر مهاجر و کودکانی که داخل یا خارج ازدواج بدنیا آمده باشند.

۴- ممنوعیت کار حرفه ای برای کودکان و نوجوانان

۵- لغو کلیه قوانین قصاص و اعدام درمورد کودکان، ممنوعیت نگهداری کودکان در زندان. ایجاد مراکز بازآموزی با امکانات رفاهی، آموزشی و پرورشی مدرن همراه با کمک های مؤثر پزشکی و روانپزشکی برای نوجوانان بزهکار با هدف بازگرداندن زندگی شایسته به آنان.

۶- ممنوعیت حجاب کودکان!

۷- کودک مذهب ندارد. کودکان باید از هر نوع دست اندازی مادی و معنوی مذاهب و نهادهای مذهبی مصون باشند. جلب افراد زیر شانزده سال به فرقه های مذهبی و مراسم و اماکن مذهبی ممنوع است.

۸- ممنوعیت دخالت مذهب در آموزش و پرورش و لغو فوری تبعیض و تمایز در همه عرصه ها و سطوح آموزشی میان دختر و پسر. مختلط شدن مدارس در همه سطوح تحصیلی

۹- مقابله قاطع قانونی با استفاده جنسی از کودکان، حتی تحت نام ازدواج، جرم سنگین جنایی محسوب میشود. رابطه جنسی افراد بزرگسال با افراد زیر ۱۸ سال، ولو با رضایت آنها، ممنوع است و جرم محسوب میشود.

۱۰- ممنوعیت هر نوع آزار کودکان در خانواده، مدارس و موسسات آموزشی و در سطح جامعه بطور کلی. ممنوعیت اکید تنبیه بدنی. ممنوعیت فشار و آزار روانی و ارباب کودکان.

۱۱- ممنوعیت بخدمت گرفتن کودکان در نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی.

این مطالبات فوری جنبش انسانی دفاع از حقوق کودکان در ایران و خواسته‌های حداقل و عاجل برای رهاندن کودکان از محرومیت و بیحقوقی و دست درازی مذهب و مقابله با کودک آزاری سیستماتیک توسط جمهوری اسلامی است. نهاد "کودکان مقدمند" همه انسانهایی که قلبشان برای حقوق کودک می‌تپد و کلیه تشکلهای نهادهای مدافع حقوق کودک را ب مبارزه برای تحقق این خواستهها فرامیخواند.

برپایی یک دنیای بهتر برای کودکان ممکن است، به نهاد کودکان مقدمند بپیوندد!